

مجموعه آثار قلم اعلی

76

۷۶

این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ایران
شیدالله ارکانه بتعداد محدود بمنظور حفظ تکثیر
شده است ولی از انتشارات مصوبه امری نمیباشد
شهرالقدره ۱۳۳ بدیع

BP
320
m35
v.76

سلاسل آملق آملق

IV

سلاسل آملق آملق
سلاسل آملق آملق
سلاسل آملق آملق
سلاسل آملق آملق
سلاسل آملق آملق

نام آنکس بین بر اینش حاضر و بر تفرقه و معرفت با او و در
و اما بهر لحاظ این شرط که سوال شده بود از آنکه چگونه میزد که
عینیست پسین شد و اما از آنکه این را جمع کرده و با آنرا

ایم مجموعاً تا رسیده قلم به این خطه منتقل
بجنب اسکندر با نژاد سوار شود که در این
است

محمود ماند و نعم است که در این سید و شایان
انوار چون که ایام قدیم را در این سلسله منتقل
عاجز شود از شرحه علم را در این سلسله منتقل
شاید بهر جهت که در این سلسله منتقل
دست در این سلسله منتقل
بصره العالین و سماع لغات که در این سلسله منتقل

علی محمد معروف بسراج الواعظین
که برادر حرم ثانی حضرت نقطۃ اولیٰ عقل
ذکر الاعمال بهم خلیفہ رب جنت
اقدمس جمالقدم صدر جلال مغروس دشت
داین لوح در جواب اسئله او از قلم
اعظم نازل گشته است

بهاجیب

نامه آنجناب بنیدر عرض حضور و بر مقرر آنه لایعرف بماسواه و صبر
 و مافیہ بلحاظ الہ ملحوظ آمد سوال شدہ بود از اینکہ چگونه میزد کہ عرف
 علیین بسجین تدبیر شود و یا اثبات بر نفی راجع گردد و یا اثر چندی
 از لطافت ممنوع شود و یا امرأت از شرافات انوار افتاب معانی
 محروم ماند فہم ما سئل و کنت من تسائین بسیار سوال شما مقبول
 افتاد چہ کہ الیوم لازم است ہر نفسیکہ از عرفان معضلات مسائل الہیہ
 عاجز شود از شریعی علم ربانیہ و فرات حکمت صمدانیہ سائل وائل گردد کہ
 شاید بر شجر از آن مشروب شود و بر بطن سکون و البیان منسجج گردد
 و نسئل الہ بان یصعدک الی مقام تشہد جمال القدم بصیرک و متقطع عن
 بصر العالمین و تسع نغماتہ باذنک و متقطع عن اذن الخلائق اجمعین

وتعرف نفسه بقبلك وتنقطع عن افئدة من في السموات والارضين
 ويظهر كرك عن دنس الدنيا وما فيها بحيث لن تمر على شيء الا وقد تسمع
 منه باذن لاله لا اله الا هو وان طلعت الاعلى لهما في الملا الاعلى وضياء بين
 الارض والسماء وكبرياء لمن فيكون الامر واخلاق وكذلك ينطق كل شيء
 ان انت من اسمعين ^{اليوم} چه که بر هر نفسی عند الله فرض شده که چشم
 و گوش و فؤاد خود در لمر او ملاحظه نماید و تفکر کند تا از بدایع رحمت
 رحمن و فیوضات حضرت سبحان باشراقات شمس معانی مستفید و فائز
 شود و عینیکه ناسر از لقاء ^{که} محروم نموده و بماسواه مشغول داشته این است
 که بوهیم حرف کفایت نموده و با سچ از امثال خود شنیده قناعین کرده اند
 براهمان مریک تقلید منشی نموده اند و از مناجات تجرید محروم ^{شده اند} امر الهی
 لالزال چون صبح ندرانی ظاهر و لایح بوده اینست که بعضی از ادراکات محجب

مانند نظر بآن است که گوش و قلب را با آلائش کلمات ناس آلوده
 و الا اگر ناظر با صبر میزان معرفت آلهی باشند هرگز از سبیل هدایت
 محروم نگردند حال خود را بجنب ملاحظه نمایند امر از حق قسم بیرون نه
 یا آنکه اهل بیان مقدرند بقدرت آلهی یا نه اگر مقترف نیستند باین
 نفوس حرفی نداریم چه که از ملامت قبر محسوبه که یدالله را مغلول داشته اند
 چنانچه رب العزیز خبر داده بقوله تعالی یدالله مغلوله و اگر مقترفند بدایع
 قدرت ربانی در انصورت عتکاف باگونه مسائل لغوی بجه و باطل خواهد
 بود چه که عجزشان خلق بوده و آن ذات قدم لا زال بر عرش قدرت
 و اقتدار استوی و اگر اراده فرماید بحر فی جمیع من علی الارض را بسواری
 متساعد فرماید و بحرف دیگر بآذنی رتبه خلق راجع نماید و لیس لاحد ان
 یقول لم و بهم و من قال فقه کفر بالله و اعرض عن قدرته و حارب

بنفسه ونازع بسططا وکان من المشركين في الواح عز حفيظ و هم چنين
 قائل است باینکه هر وقت اراده فرماید مظهر نفس خود را در بین بریه مبعوث
 نماید و در حین ظهور باید از نفس ظهور او تعالی حجت و دلیل خود است اگر بآن
 حجتی که لازمال باین ناس بوده ایتیان فرمود دیگر توقف باطل است
 بلکه اگر قرین فی السموات و الارض اقل من حین توقف نماید از اهل
 نار محسوب اگر چه جمیع ادعای ولایت نمایند عزیز میکند هر که اراده
 فرماید و ذلیل میفرماید هر که را بخواهد لایسل شما فیصل حال آنجانب
 بالنصاف ملاحظه نمائید اگر نفسی جمیع شئون قدرتیه الهیه ظاهر شود
 و علاوه بر آن ایتیان نماید بآن حجتی که لازمال بآن اثبات دین ناس
 شده و امر بین بریه او ثابت گشته و مفسدک از چنین ظهور که
 نفس ظهور یافته بوده نفسی اعراض نماید و باعراض هم کفایت نموده بر

قتلش قیام نماید آیا بر چنین نفسی چه حکمی جاری قل حکم عند الله حکما
 یشاء حکما حکم باحق و لکن الناس هم لا یعرفون آیا در هیچ عهدی و ملتی
 چنین امری جایز بوده لا فلفسه الرحمن الرحیم اگر بگویند این طور نباید
 شود چنانچه مشرکین گفته اند در انصورت قدرت و اراده حق منوط و مطلق
 باراده خلق میشود فعلا عن ذلک علوا کبیرا چنانچه در ظهور ستن کمال
 از عالم و جبر باین سخن بامر مزخرف بمعنی از حق محروم شده اند و از
 علین بقا بسجین فتا راجع گشته اند و بگمان خود بر اعلی مقصد ایمان
 مستقرند فبس ما ظنوا فی انفسهم و کان من التوهمین فی ام الالواح که
 باری نظر را از ماسوی اله بردارد و بحق ناظر شود بمایلطهر من عند چه
 که در آن او تاثیر محض بوده و خوار بود و اگر الیوم قمر من فی السموات
 و الارض حروف است بیانیة شوند که لصد هزار مرتبه از حروف است فرقا نیه

اکبر و عظمت و اقل من آن در این امر توقف نمایند از معرضین عند الله
 محسوبند و از اعرف نفی منسوب حق خبر و عزیز اباحی نسبت و ربط
 و مشابهت و مشاطعت نه و قل نسبتهم الی عرفانه مقدر و عزیز بوده و خواهند
 بود جمال سبحان بر عرش رحمن مستوی دبر در انوار شمس فضلش بر کل اشیا
 بالسویه اشراق و تجلی فرموده و جمیع من فی الملک بن ید فی الفضل در صقع
 واحد قائمند و ذره فی بر ذره فی افتخار و زیادتی نه الا بسبقه ما الی
 عرفان الله و لقاء فطره لمن عرفه بنفسه و انقطع عما سواه لیس علی بشی
 نداء و سر را و بمقری دارد شو که لازمال مقدس از اسماء بوده و خواهد بود
 تا هیچ اسی از جمال ستمی و سلطنتیه باراده قلمش ملکوت اسماء خلق
 شده محروم گردد در قوله الذر لا اله الا هو که معصوم از این بیانات
 آن است که شاید آنجناب و معدودی غرق حجاب نموده بسرائق

قدس محبوب که مقدس از ظنون و اوامع عباد بهم درآید و آتیه امتحان
 عن اقبال الخلق و اعراضهم و مقدس عن العالمین آیا در حین اثر ان شمس
 لاین است نفسی سؤال نماید که چگونه میشود نور انجم اخذ شود و حال آنکه
 ملاحظه مینماید که نور آفتاب روشنی او را معدوم نموده بکنه در ان مقام انجم
 طالب ظلمت لیلند و از نور زهار معرض چه که قدر و ضیاء انجم در
 لیل مشهود است و از تجلی نیر لیم معدوم و مفقود میگردد فحاجه عن
 المثل و الامثال چه که لازمال نیر جمالش مستغنی بجمه و اصد با او نبوده
 و کل ما سواه در لکنه ترابیه بمشیت امکان خلق شده نه و با و راجع
 خواهند شد و آنه جل و عز در مقدا امتناع و مقرر ارتفاع خود لم یزل و
 لا یزال مقدس از کل بوده و خواره بود بسیار عجیب است که از تغیر
 و تبدل اسماء ناس تحجب مینمایند و متحیر شده اند با آنکه جمیع در

حکم چنین تغییر و تبدل در مظاهر آسمان و مطالع آن را بصرف ظاهر مشاهده نمائید
 و معدکست سجبات و همیه و کلمات بزرگه جهان محجوب باشد که از
 آنچه بصیر ملاحظه نمایند غافل شده اند در سائر آسماء و صفات آسمانی
 را مریوم بدان بدانند که جمیع اشیاء از آنچه مابین الارض و آسمان خلق شده
 مظاهر آسمان و مطالع صفات حق تعالی شأنه بعینه و نحو له بود
 غایت این است نسبت بدون خود عظم رتبه و اکبر مقام خلق
 شده و اگر در آسماء مآثری فی خلق الرحمن من تفاوت ارتقا
 نمائی در خلق رحمان و مطالع صنع سبحانه تفاوت و فطوره بینی
 فطوره بسن طار فی هذا الهواء الذی مرطارت فی انجته المریبین و حال
 ملاحظه نماید جمیع این مظاهر اسمیه الهیه از اشجار و ارفان و غصان و
 اثمار و سم چنین در او را در و از بار و کلمات نیست علی وجه الارض که در اول

بجه مقدار طراوت و نصارت ظاهر میشوند و بعد از مدتی کمتر از خلق
 لطیفه عاری شده بارض راجع شوند و چه مقدار از ثمرات جنیه که
 تفسیر نماید بشانیکه از راسخه او انسان اجتناب نماید باری کل در علو و
 و تفسیر و تبذیر مگر مظاہر کلیه آریه که بنفسه قائم و باقیینه قسم باقی
 صبح معانی که لسان آریه بشان و اندازۀ ناس تکلم میفرماید چه که کثری
 از ناس ببلوغ نرسیدند و الا با بیه از علم بر وجه چهار مفتوح میفرمود که
 کمتر من فی السموات و الارض با فاضله علمیه او از علم ماسوی خود را غنی
 نموده بر اعراض سکون مستقر میشوند و نظر بجهم استعداد ناس جواهر
 علم ربانی و هر از حکمت حمدانی در سماء مثبت الی محفوظ و مستور مانده
 و تا حین حرف از آن نازل نشده و بعد الامر بیه یفصر مایشاء و
 لایسر عما شاء و هو اعلم الخیر و اگر از این عجب میشنوی پرهای تحذیر

و تقلید را بیفکن و سپهرهای تجرید در این هموار قدس توحید پرور کن
تا از شهرات و همیه و اشارات ریتمیه خود لمعتش باله و با نثار
یقین خود را مستزیر بگوش جان کلمات رحمانه را صفحانما که شایه
قلب از غبار مکرده او کام که در این ایام قمرین فی ملکوت سلطه
نموده مظهر شده بمنظر اکبر راجع شود و چون بانیمقام اقدس المنع الطر
فائز شوی ملا حظہ میانی که مقصود ما فی البیان که از سماء مشیت
ظهور قبلم نازل شده این ظهور بوده و خواهد بود فوالذ نفس حسین فی
قبضه قدره که عظم از این امر در بیان نازل نشده بمصر میر حدید
آن ملاحظه نماید تا بر مقصود کلمات قدس ربانی مطلع شوی و در جمع
ادواق والواح و رقاع و صحف و زبر و کتب قمر ناس را وصیت فرموده
و از جمع اخذ عهد نموده که مباد احین ظهور نشی از آنچه خلق شده

متمسک شوند و از نفس ظهور متعجب باشند چه در آن یوم هیچ شیئی نفع
 نمی بخشد الا بعد از آن بوحید اکبر میفرمایند و انتظار من نیز که کم رسد
 و جبهه فائزیم ما خلقتم الا للقاء و هو الله عز و جل علق کثر شیئی بامره ایگ ایگ
 ایام ظهوره ان تعجب بالواحد البسیانی فان ذلک الواحد خلق حنده
 وایاک وایاک الا تعجب بکلمات مانزل فی البسیان فائنا کلمات
 نفس فی همیصر ظهوره من قبر حال در این کلمات سلطان اسماء و صفات
 تفکر نماید با این آیات محکم و کلمات متقنه دیگر مجال در عرض برای
 نفسی باقی میماند لافوالذی نطق الروح فی صدری مگر آنکه بالمره از حق عز
 نمایه و واحد بیان خلق اولیه اند و ما دونهم خلقوا فی ظلم و هم چنین
 بوحید اکبر میفرمایند و ربما یا یتیم من آمنت قد سئلت عن علو
 ذکره و ارتفاع امره و ان من فی البسیان یقرئون تلك الكلمات

و هم لا یلتفتون بطوره ولا یؤمنون به الله الذی خلقهم بظهور قبر و هم را قدر
 چنانچه حال ملاحظه میشود که کل تلاوت کتاب الله نمایند و در لید و نماز
 میزنند و مع ذلک بحر فی از کتاب مستشرق شده اند بلکه مقصود از
 ترویج جز تحقیق ریاست و اثبات آن نبی و نخواهد بود که ذلک
 یبشیران همه الملک العزیز لعلم و میفرماید من اول ذلک الامر
 قبر ان یکمر تسعة کینونات یخلق لم تظهر وان کما قدر است من النطفة
 الی ما کوناه لحما ثم اصبر حتی تشهد خلقاً اخر قد فبارک الله حسن بخالقین
 و هم جنین بعظیم میفرماید هذا ما وعدناک قبر الذی اجبتاک اصبر حتی
 یقضی عن البیان تسعة فاذا قل فبارک الله حسن المبعین و میفرماید
 فلتر اقب فرق القام و القیوم ثم فی سنة التبع کتر خیر تدرون حال
 قدری در این کلمات تفکر فرمایید و هم جنین و فرق قائم و قیوم

تفسیر لازم چه که این عبد از اعزان دارد و قاهر بر تفسیر قلله است و فوایدی
 لا اله الا هو که بتسلیم امر به این عبد را بر تحریر این لوح مضطر نموده که شاید
 مصباحی چند در مشقاه امکان مستغنی شوند و بقدره به برضر این مظلوم
 فرید قائم گردند اذ اطلبنی بکلی علی ضری و بما ورد علی من الذینهم خلقوا
 بقوله و از هر گدشته امر بمقامی منجر شده که با آنکه ظورات قدس
 ربانی بمشابه غیث طاهر از سما و مشیت من غیر نکت و سکون نازل
 و یا من دوزنها آیات قدرتی و ظورات الهیه که عالم را احاطه نموده
 بشانیده مهر قبرند عن و معترف شده اند مصلک باید مصلحت که
 بادله استدلال نمایم و امری را که لازمال مقدس از دلیس صیقلیده بوده
 بدلیل ثابت نمایم که لعل محدود بر بسا و شهود صغیر نمایند ظلمت فرق
 این عالم الهی نه که جمال قدم بدون خود استدلال بر حقیقت خود نماید

بعد از آنکه چون شمس در قطب زوال سما و لازال مشهود و لاج است
 فیعلم الذین ظلموا انفسهم انهم لیرجعون و بدایای محرمه و
 قضایای شبهه بشارتی دارد که جز حق احد بر حصای آن قارنه
 در کثر حین رماح بفضاء از نظر اعدا بر میگرداند و لقد جائنی مظاہر
 نفس به فی صحنی من الیوم یکون ویرجون قالوا یا ایها علی بن یوسف
 المہین القیوم فقد اودع عجبیه فی الحب ثم فی انفسهم ^(یستخرجون)
 قل یا ایها البسیان اتقتلون نقطه الاول و تقرئون آیه فیکمل عشی و کبر
 تالیه قد فعلتم بالافعت احم القبل و لیتهم بذلک عبادا کرمون ان انتم
 تذکرون تذکرون اتقتلون به باسیاف نفس الاموی ثم علی متاعکم
 بذکره تشغلون و بآیه تستدلون کذا کف فعل کل امه باله حین ظنوه
 بمظهر نفس فیکفر عصر و لک فعلوا و کانا ان یفعلون قمر الیوم

لن تحرك على اسماء هؤلاء قلم الله المهيمن العزيز القديم ولن يرتد
 اليهم طرف له ولن يأخذهم نفحات قدس محبوب اليوم اگر
 عباده از این آیات قدس الهیه و ظواهر عز و صمدانیه اعراض نمایند بجهت
 حجت و دلیل اثبات دین خود بینمایند بگوای اهل بیان بصیر
 حق بمنظر اکبر ناظر شوید چه که بصیر دون خود مشهود گردد این است
 که ظهر قلم نمیزاید ایاکم فانظروا الیه بعینه فمن بنظر الیه بعین سواه
 لن یعرفه ابداً و بعد از وصایای لا تجسی عباده خود را در این امر میفرماید
 فیا آلهی انت تعلم بانی ما قصرت فی نصیحتی ذلک تخلف و تدبیر لا قبل لهم
 الی الله ربهم و ایمانهم بانه بارئهم الاخر قوله روحیه فیه قسم بحال قدم
 که از این بیان که از قلم رحمن جاری شده قلب قدر شیاء محترق گشته
 و هر قدر بصیر از این کلمات لوحه و حنین منظر اسماء و صفات را

ادراک مینماید و لکن لازمه اظهار این الاغور و اخبار را در علی کرش
 جهان کتب و کلمات حسن که در قیوم اکا و نازل شده صفا نمائیم که
 میفرماید یا قره العین لا تجعل یدک مبروطة علی الامر لان التماس فی
 سُکران من التمر وان کت الکرة بعد هذه الدورة باحق الاکبر من مالک
 فاطر من التمر ترا علی قد سم الابره فی الطور الاکبر لیموت الطورین
 فی تسینا عند مطلع رشح من ذلک التمر المهرین احمر آء باذن لم حکیم
 و هو حه قد کان علیک باحق علی حق خفیضا و حال کثره ظاهر
 و طورین معدوم و مفقود چنانچه مشاهد میشود و با آنکه میفرماید
 طورین متیت و لا شیء معدوم میوند معذک تعجب مینماید
 از اینکه شمره طوبی خاطر شود چنانچه بعینه همین را سؤال کرده اند
 و با علمین بسین تبدیل گردد و لا زال امر الهی محدود نموده

و نخواهد بود که قلم را یا موجود است اگر در حین بنموسد و قدم مقابل
 شوند در قلم انداز شمس ظاهر و لائح و منطبع و مرسوم و به مجرد آنکه
 از قلم اخذ میشود فانظر في شمس ثم في المرآة لكي تجدها باليقين
 الروح سبيل ابن نبیر مرفوع در اثبات امره بما التقى الله على فراغ
 الوحي نهشته و در ابتدا باین آیه که از سماء مشیت ظهور قبل مازل شده
 استدلال نموده قوله عز ذكره قل اللهم انت الهمان الهمان
 لتوتين الالهية من شاء و لتفرعن الالهية عن شاء الی اخره
 که لك قدر اللهم انت رب السموات والارض لتوتين الربوبية
 من شاء و لتفرعن الربوبية عن شاء الی آخره باینکه سلطان
 وجه باین صریح فرموده که عطا میفرماید الوهیت در ربوبیت که
~~مستطیع~~ بهر نفس که اراده فرماید و اخذ میفرماید از هر که خواهد

خداوند قادر بیک مقام الوهیت و بر بشت که اعلی مقامات است
 اخذ فرماید قائل نیست بر آنکه از هر یک فیصل اسم خود را نسخ نماید یا آنکه
 صلی را بمرتب بدین فرماید سبحان الله عما یشرکون العباد فی قدره و عظمای
 عما یصفون حال مشاهد نمایند که طیر قدرت و عظمت در چه هوا
 طبران بنمایند و ناس در چه اماکن توقف نموده اند آیا آیه انه علی
 کلی شیء قدير را چه مقرر نموده اند و از بعضی پادشاه و لایسدها مشاهیر
 چه ادراک کرده اند از عباد الهی بویست بر کن شدیده شمرند
 شوی و از ظلمات جهنم و نادانی بفرمان علم ربانی توجه نمایند
 و کاش اهر بیان در آیه مبارکه ان یخبر ذکر نموده نظر نمایند که
 شاید از سبب و هم بصراط یقین در آیند از علی یک قدح
 از این ماء عذب حیوان که در ظلمات کلمات سلطه اسما

وصفات مستور شده بیا شام تا از کدورات آیام و شبهات آیام
 و اشارات غافلین و دلالات مخپن پاک و مقدمات شور و ارباب
 علوم ناقصا می ربانی بروجه قلبت مفتوح شود تا آنکه موقن شور با نسیکه
 سلطان قدم قار است بر آنکه در ساعتی جمیع اشیا را بخلع آسماء
 حسن مفتخر و محرز فرماید و در ساعتی از جمیع اخذ نماید و انی
 اشکوا الاله من هؤلاء العباد لانهم یطرون الی بما عندهم لا بما
 عند ربنا و یقاسون نفسهم بالنفسهم و کلماته بکلماتهم فالذکر نفسی
 لو یقطع من الیوم قهر من فی السموات و الارض و یقبلن الیه لعلهم
 من به ابع علمه ما یخینهم عن العالین و در این سنه شداد بعضی از
 عباد انیسگونه مسائل سؤال نموده اند و عجبه حاضر لد العرش جوابها را
 محکم شافیه کافیه نوشته ارسال داشته عجب است که شما ندیدید

و در این ارض هم بعضی از شبهات قائم بوده که شاید نفوس قدسیه
 را بحجبات کلمات قبلیه متحجب دارند و لکن غافل از سیمیه نفسیکه در
 بهر ابر بافضا قدس اگر طیران نمود و از خرمن علم ناگشای ربانی
 القاط فرمود شبهات و همیه ممنوع نشود و محروم گردد قدس در د
 علی سحر الاعظم لن یلتفت الی سراب بقیعه ولن یشرّب من ماء کیمیم
 اگر چه لاین نه که قلم اعلیٰ بذر کلمات اولیٰ البغضاء بیا لاید و یا حرکت
 نماید و لکن نظر بر تبلیغ رسالات آسمانی مفری نه که شاید جانی بجز
 علم در آید و یا گمگشته و ادغفلت و نسیان بین رحمن خزانده و آنه لم یهد
 من یشاء الی صراط الهمماء و آنه علی قشقی قدیر و لکن این ذکر و بیان برای
 نفوس است که فی الحقیقه طالب سبیل است باشند و الا غلیل غل
 و بغض را سبیل ظاهر نماید چنانچه الیوم اکثر در هر بیان جمیع

ظهورات قدرتیه و شئونات الهیه و آیات منزله را چشم خود دیده اند
 و بگویش خود شنیده اند معذک بعضی قیام نموده اند که ذکر آن ممکن نیست
 الا من فتح له بصره و ائنه علی امره و اخرج به عن ظلمات الوهم و هداه الی
 صراط العزیز الحمید و تمسک باموری حجتہ اند که لم یزل عند الله مذکور
 نبوده و ثانی غافل اند که بجز ساجده شده اند و از منظر اکبر و جمالی
 اظهر اند معرض گشته و رتب معبود شعر من عابدیه خیر منه
 ان یا علی قدر الیوم انتم معبود کم عند الله فی سواء فمن آمن منکم
 فقد آمن من فرج الاکبر و من اعرض فقد خرج عن صراط الله
 و ان هذا هو الحق و ما بعد الحق الا تضلال ایالم ایالم یا ایها البین
 لا تکفروا بالله و لا تتحاربوا بملکم نفسہ و لا تتجادلوا بالذمی جاکم عن
 مشرق الامر سلطان مبین آیا گمان مینماید که امر الله بجز این

معرضین ممنوع شود و یا اوارش عین باقی با حکام نفس طلما فی مستند
 ماند لا فوالذ لفظ فی صدر و بعضی با حق و ارسل علی العالمین
 و بعضی از مشرکین از جمله شهاب که در این ارض القا نموده اند این
 هست که آیا میشود ذهب نحاس شود قدری درجه و لکن عندنا
 علمه نعلم من نشاء بعلم من لئنا و من کان فی ریب فی سائر
 رتبه بان یزیده و یكون من الموقنین و در رتبه^{سید} نحاس برتبه
 ذهب همان دلیل است و واضح بر عفو ذهب بحالت اول
 لاهم شیخرون جمیع فلزات بوزن و صورت و ماده یکدیگر میسرند
 و لکن علمه عندنا فی کتاب کنون میگوئیم علم معرضین با یتیم
 صعود نمود که ادراک نمایند ذهب نحاس میشود القدر هم
 ادراک نموده که تراب میشود این رتبه که مشهور هر ذی شعری

بوده که قهر از تراب ظاهر و تراب راجع و تراب در قدرت
 از خص از نحاس است چه که او از اجسام محسوب و نحاس
 از اجساد و این بسی ظاهر و هویداست و اگر ناس لایق
 و بالغ مشاهده میشوند هر آینه در این مقام ذکر بعضی از علوم
 مستوره آئینه میشود و لکن قضی یا قضی بر هر ذر بصیر میشود
 است که حق تعالی ذکره بر اثر شیئی ظاهر بوده و خواص بود البته
 اگر بخواند به مجرد اراده از ذره بیخاس تبدیل میگردد و این
 عجز در موجودات موجود و مشهود و آنه لاهو المقدر الضری القادر
 المحمود نظر را مظهر نموده بمنظر اکبر توجه نمایند و از اشجار لایضی
 و لایثمر منقطع شوند این است از بدایع امر الاهی فمن شاء
 فلیقبله ومن شاء فلیعرض ومن اقبل فلتفه ومن عرض

فلما وعلیها وانه امر المقدس عن الخلق اجمعین در شیطان
 تفکر نما که معلّم ملکوت بود در ملا علی و در دین اسماء با سماء
 جنی معروف و بعد با عرض از اعلی رفیق اعلی بادن از ارض
 سفیر مقرر گرفته کذلک یفعل ربک ما یشاء ان انت
 من الموقنین از اینها گذشته بیت عتیق که کعبه موجود است
 بود و محترّطواف مظاهیر اسماء و صفات چهره از این
 فضل کبری محروم شد اذّا تفکروا یا اولی الالباب
 قلّیثی در قبضه قدرت آهر اسیرند و در قرّحین با پنجه اراده
 فرماید قار و مقتدر است و نفاذ قدرت محیطه اش در هیچ
 آوان از مضمار آسمان و آوان سلب نشده و نخواهد شد
 اسرار مکنونه اش هر گز لایق استماع نه و تحریات معانی

مقصوده علمیه اش را هر چشمتی قابل مشاهده چه مقدار از میان
 ظلم که بقیص عدل بین عباد معروف شده اند و چه مقدار حقایق
 عدلیه که در اثواب ظلم اشتها یافته اند نظر در انضمام نما که حال نصف
 من علی الارض با و عا^{کشف} شده اند و من دون که معبودانند نموده اند
 و باین مرض مبتلا شده اند مگر آنکه بویهم و تقلید التفکر کرده اند و از سلطه
 توحید عراض نموده اند باری الیوم مظاهر قداست و صفات در صقع
 واحد مشهودند الا من صعد الی الله کذک نفی علیک لعل نظر نفک
 و صدک عن کلمات العالمین و تسمع ما نغرد الروح علی افان نهاده
 تسدرة تر احاطت قمر من فی السموات و الارض فی قیامها بسیا
 تالمه اتقن کم یکن نه امن تلقا نفسی ربی بالنطق لیه فی صدر و ما ظهر من
 سلطه و جبری من قلم برانزیم حجتی ثم دلیل ان اثم من المصنفین

قد انتم بأرحمة انتم بقلبي من قبر حين الذي ظهر باحق وجاهكم بسط
 مبين وبأبي برهان صدقتم آياته واذ عنتم برهان وخضعتم عند ظلمات
 امير المؤمنين المتعالي العزيز المنير وان تقولوا انا آمننا به ونفبه واكتفينا
 بحجة نفسه عما سواه فقلنا هذه النفس قد قام بين الجاهل وظهور بسط
 اسمه المقتدر المهيمن العلي العظيم وان تقولوا انا آمننا بما نزل عليه من
 آيات الله العزيز الخالب القدير فقلنا آياته ملئت شرق الارض و
 غربها اذا فاستمعوا لما يوحى عن شطر القدس الذي يسمع من اربابها
 ما سمع اذن انجيب في معراج القدس ثم اذن الروح في السموات
 الامر ثم اذن الكبير على طر العز عن شجرة الله الناطق العزيز الحكيم
 ومن ورنهم قد ظهر في الغلام بسطة التي علت على المكنت وشبه
 بذلك السن الكائنات ان انتم من السامعين ثم قدر لرواء

البيان اين كنتم حين الذي اضطربت فيه نفس العباد وقلت
 فيه الأقدام وعشر الرعب قلوبكم اخفين وقام على قل العباد من ذهاب
 شتى وما تستفرت من احد الا الله الذي بعثني وارسلني على العالمين
 تالله هم كانوا استورا خلف قناع النساء فلما ظهر الأمر سلطان به
 اطلعوا في انفسهم وخرجوا عن احجاب فاول ما فعلوا عرضوا عن الذي
 به ثبت ايمانهم كذلك الأمر وانك كنت من المشاهدين وانك
 ان لمن تصدق بعد الذي شهدت بعينك تصدق قرأ الاشياء و
 عن دراهم ان به تصدق الأمين ان يا حجاب الكبرياء
 بين الأرض والسماء خير اللحن لأم النساء ثم غن على افنان ابتغاء
 عن لحن عجمي كيف اسرار الأمر فيما رقم من هذا القلم المحكم المتيقن چه
 كه جميع ناس بلغات عربيه مطلقه وادراك كلمات پارسيه

اسم است نزد اهل لسان ایسا مل آنچاز با همی در کتاب
 آله از ذکر طوبی و سدره فخری و شجره قصوی و درقه و شمره و امثال
 آن مشاهیر بینائی موهوم بدان مقصود از جمیع این با همی عند همه
 مؤمن بالله بوده و خواهد بود و مؤمن تا در ظل سدره آله سکان
 از سدره طوبی و علین عند همه محسوب و بعد از اعراض از سدره
 نار و سجین مذکور و در حین ایمان از فنان و غصان و ادراق
 و انمار جمیع از اثبات مشهود و بعد از اعراض جمیع از نفی محسوب
 میشود و با نفسی که در اصیر از ابر سدره بقا است و در
 ابهار از ادنی شجره فنا و کذلک با کس لوانتم من اعرافین
 مؤمن را در حین اقبال او الیه جنتی مشاهد کن با کمال تزیین
 بشایکه جمیع آنچه در حنبت شنیده در او مشاهده نما

از افنان علیّه و اثمار معارف الهیّه و انوار بیانیّه و از ارهاط حکیّته
 و فوق ذلک الی ان یشاء الله در او موجود و همین نفس بعینه بعد
 از اغراض نفس ثابویه میشود مع آنچه متعلق با و بوده که لک تبدیل الله
 النور بالظلمة و الظلمة بالنور لوانتم تفقهون آیا شنیده که ظهر قلم
 در ارض همین حکم جاری فرمود چنانچه میفرماید بر مراضیکه مؤمن
 مستقر شود از ارض حبت عند الله مذکور است و اگر مشرک بهمان
 ارض مستقر شود از ارض حجیم محسوب چنانچه الیوم مقر عرش ارضی
 واقع شده که ابد آن معروف نبوده و لکن الیوم مفضّضین جمال
 رب العالمین خود را از علیّین محروم ساخته اند و در قعر سجّین مقر
 گرفته اند و بزعم خود در اعلیٰ مقعد حبت ساکنند چنانچه
 مقرر قبیر هم بهمین او نام مشغولند اذّا یشتر هم قلم الامر بعدا

یوم حقیق این قوم را لایق آنکه عجل من دوزخ^۱ اخذ نمایند و با وساجه
 و عاکف شوند چنانچه شده اند کجا لایقند به اقدس صحنای طیران
 نمایند و با سماء عزرا را راجع شوند چنانچه مشاهد میشود آنکه طبعش
 کمر میزد نموده ابداً لقب مفتفت نه کذکک لیضرب به مثلاً لعل الناس
 هم بشعرون آیا شنیده اید که میفرماید بسا شجره اثبات که در نظر بعد
 از شجره نفی میشود بار البروم نفسیکه از کد آن شجره باین عجل میشود و
 مذکور است منقطع نشود و جمیع را چون کف طین من هر نماید ابداً
 قائم نه که باین هوا طیران نماید و متعبر عز تقه یس در آید لازال مؤمن^۲
 اقل از کبریت احمر بوده و خواهد بود و علاوه بر این شمس معانی که
 از مشرق اصبع رحمانی اشراق نموده این بسی مبرهن و واضح است
 که شمره نفه نفه موجود نه بلکه باعانت الهیه از آنکه ترا به صمود

نموده تا باین رتبه ظاهر شده که مقام ثمری باشد و آن مقتدریکه او را
 باین مقام فائز نمود بهمان قدرت قادر است که او و صد هزار امثال او
 را در اقل من آن از اعلى تقریباً بادی مقعد فناء رجع فرماید و همین
 بالعکس و این از سن او بوده و خواهد بود چه که قدرت محیطه قضای
 محتمله سلطان احدیه لازال بر کثرتی نافذ بوده و اقل من آن از
 ظهورات قدرت خود ممنوع نبوده فبحان به عما یظنون
 المتوهمون بالآلایه که در صدف بجا اسم رب
 الستار ستور بوده و خواهد بود که اظهار آن سبب عشار اقدام
 غیر مستقیمه شود بار الیوم فضلی ظاهر شده که اگر اراده فرماید از
 کفی از طین قدر حر و فات اولیه و آخریه را بسوخت فرماید قادر است
 معذک بسیار حیف است نهان در این ایام که جمال رحمن تمام

فخصه ظاهر شده خود را بخیر او مشغول نماید و حق کل من فی السموات
 و الأرض لا یلهما ثم ادخل فی غمرات هذا البحر الذی لمن یوحده فیہ اللہ
 لئلا ذکر اسم رب العلیّ المقدر العظیم این است بایض ظهورات
 شمس امر عن که از افق اصبح ملک امکان اشراق فرموده فطوبی للطلوعین
 و من دون ذلك ان رب لثقی عن العالمین لرب نفوسیک
 الیوم در بحر نارسا مستغرقند و مستشعر نیستند بلکه خود را از اهل حنبت
 میدانند چنانچه اعم قبر هم باین خون میروند قسم باقاب
 عز قدس تجرید که این ظهور عظیم از آن است که بدلیل محتاج باشد
 و یا باین منوط گردد قل ان ولیه ظهوره و حجت نفسه و وجوده ثبوت
 و بران قیامه بین السموات و الأرض فی ایام الترفیه اضطربت کل
 من فی ملکوت الامر و خلق الجحیم و ان لن تقدّر ان تعرفنه

بما فضلناکم فاعرفوه بما نزل من عنده وکذا کلمه قدر کلمه فضلا من عنده
 وانه امر بفضل القديم قلم اعلى میفرماید امر علی گبار بطریق تقدیس
 قدم که از و بقب فارغ و آن طاهر رب ارنی که تا لازل از
 کمن قدس نیز وال انظر تراخ بشنود و بقاء جمال خراجده ^{بیشال حضرت} فائز
 گردد یعنی لقاء منظر نفس او که بیک تجل از تجلیات ^{فضلش} الازار
 یتغنی اشجار الوجود من الضیبه و انمود بما نطق سدره الطور
 اینچنین احاطه فرموده فضل سلطان یفعل ما یشاء و لکن لئلا
 هم فوهم عظیم و حجاب غلیظ و غفنه مبین این است شأن
 این ناس که لازال بقول حق افتخار مینمایند و از نفس او ^{مثلا} معرض
 حجر اطواف میکنند و از اماکن بعیده طی سیر ما صعب مینمایند
 و از جانی و مال میگذرند تا بزیارتش فائز شوند و لکن از سلطان

مقتدریه بقول او صد هزار اشغال این محجر خلق میشود غافل بکند و ضعیف
 چنانچه ملاحظه شد در سه ستین و هم چنین در این ایام بصر منیر را
 بصد هزار حجاب و همیه و سجات نفیسه مستور نمایند و بعد فریاد
 برآیند که آفتاب جهنم تاب عز و صد طالعه نشده و اگر هم در آ
 نمایند سؤال نموده که فلان نجم چگونه میشود زورش محو گردد و یازال
 شود دیگر غافل از اینست که بوجود شمس محو نوره چنانچه مشاهده میشود
 که در ایام انوار نجوم محو و لایطهرند باری خشنوب به قدرت محیط^۶
 آلهیه نفوس چند خلق فرماید که جمیع احباب را خرق نمایند
 و بستر و حجاب بمکن رب الأرباب در آیند و در سبیل محبوب
 از هیچ آنچه بخود نشوند و از هیچ ناری جزع نمایند غیر مقصود را مقصود
 نشوند و ما سواي مقصود را مقصود و مشاهده نمایند و در کل اوان

لاهل امكان به سلاسل بیان برضوان قدس رخن کشفند قسم بقیا
 معانی که انوار این نفوس اهل طلاء علی را مستغیر نماید چنانچه شمس لهر
 ارض را ان یا علی دَعَمَ ما عندک وخذ ما یأمرك به الله وآن هذا
 لیفتیک عن العالمین ومن صرنا لایسمن ولا یغیر لیم وخواهم
 بود تمسک بالعروة الوثقی ودرج یا مرک به الهوی تا الله اشق
 ان هذا احجبر المحکم الذی ظهر بین الارض وسماء فمن تمسک به فقد
 نجا ومن اعرض فقد هلك باری الیوم به نفسی حق منیع را بدون
 اوتعالی نخواهد عارف شود ویا ادرک نماید شمر آن است که از
 آنکه طلب اراده مسدود نماید وذلک یمن ابدًا دلیله آیت و سلطاً
 اثباته ارسل علی بلسان بدیع پارسی کلمات ربانی را اصفانما
 و اگر در نشوئی البتة به قدرت محیطه الهیه انفسی به عا خلق فرما

که بشنوند ندای او را و بر نصرازش قیام نمایند ایس ذاعلی الله بحزیر
 و اگر از شمال دهم بهمین یقین راجع شد و از گوشه عرفان جمال
 رحمن که در خوان محال جاری شده فروز گشتی بگویم در بیان
 بکدام دین متدینید و بر کدام صراط قائم اگر بگویند بنقط بیان روح پناه
 فداه بگو چه حجت و دلیل بآن سلطان سبیل موقن شده اید
 و مقرف گشته اید اگر بگویند او را بنفسه شناخته ایم بگو نه
 کذب صراح چه که الحین نفس خود عارف نشده اید تا چه
 رسد نفس اله الطاهره که چون شمس مشرق است ندعش نشدند
 و اگر بگویند بآیات منزله مؤمن شده ایم چرا باین آیات که مثلاً
 خفیت ما طراز سما و غیب در کل حین نازل است کافر شده اند
 قل انؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض فویل لکم یا مشرکین

ومن دون این دو مقام ظهورات قدرتی و شئونات الهیه که
 عالم را احاطه نموده بشانیکه برای نفسی مجال اعراض نمانده و الا بان
 يكون معرضاً بقله عن الله وانبيائه واصفيائه واودائه قريب
 منه میشود که این عبده آنی بر لبتر راحت نیاسوده و در کل حین در ارتفاع
 امراله تنفسه کوشیده قسم سلطان لا یعرف که از ادل ابداع
 تا حال چنین قدرته ظاهر نشده که نفسی وحده اعلام قدرت بر
 افنان عظمت مرتفع نماید و سعدک این مشرکین بر مجال
 مبین رب العالمین وارد آورده اند آنچه را که الان روح الان
 و هیاه کل علمین نوحه و ندبه می نمایند و اگر میگویند این ایام بدست
 از فطرت الهیه نازل نشده چنانچه مشرکین قبل در حیان ظهورات
 شمس حقیقت این سخن را گفته اند بگو الداع منزله که از کتاب

عزت الهی در سستی نازل شده موجود و این آیات بلع
 که از سماء اقدس الهی نازل شده حاضر و مشهود هر روز از نزد ^ع
 از لاه قلب صافیه و البصار حدید و النفس زکّیه و اذان و اعیان
 می نمایم تا نعمات ^{له} در و احوال قدس از قبض کلمات بدعش
 استقام شود تا الهی بحق بر حق کلمه من تک الکلمات لتهد راحة ^{له}
 المومن القیوم و لکن کل ناس بزکام مبتلا گشته اند و هم لایجدون ابداً
 الا من شاء ربّ الغریز المحبوب اگر چه عارض معرضین و فرائی
 منقرنین بمقامی رسید که قلم و بیان هر روز از ذکر بازماند و مسند که
 انا نطعم الجارمان العلیه الطریه الابدیه القدیمه الالهیه لوجه ^{له}
 و ما نریه منهم جزاء و لا شکوراً فالذکر نطق فی صدرک که هیچ یک
 از علل قیوم تجلیات الهی بیان مشاهد نمی شوند چه که در جمیع کتب

قیصر ذکر ظواهر اصدیه بتلویج ذکر شده مثلاً در توره در بعضی
 از مواضع ذکر شده که اگر نفسی بیاید و در عین نبوت کند کاذب
 است چه که الهی جز موسی نبود و رسولی جز منبعوث نخواهد
 شد و احکام الهی جز مانزل فی التوریه نخواهد آمد و در یک
 موضع بتلویج اشاره بطور بعد فرموده و بشائی بحجب و استار
 ذکر شده که اکثر از عباد از عرفانش عاجزند حال در انصورت
 اگر امت او از مشارق اصدیه و منطاهر آسمیه محجب بمانند
 فی انجمله عذر در دست دارند که بآن مستعذر شوند که معضلات
 کلمات الهی را ادراک ننمودیم لذا از منبع کوشش عرفان جمال
 رحمن محروم ماندیم و هم چنین در انجیل روح القدس بنماتے در
 علایم ظهور تفسیر و تکلیم فرموده که ادراک آن بهر نفسی را ممکن نه

الا المنقطعين چه که بر موزات خفیه و اشارات دقیقه بیان شده
 چنانچه همان عبارات از قلم عز باقیه در رساله فارسیه مسطر گشت
 فانظر و الیهما الصبر تجدون در این المخذ صدمت انعطافیه هم اگر
 مستعذر شوند بآنکه عقول و ادراک ما قاصر بود از عرفان این کلمات
 مرمره متضله شاید که بعضی از عبارات بپذیرند و هم چنین در فرقان
 که همه شما دیدید که در کلام علام طهر سبچ شآن و بیان از سماء
 سبحان نازل شده مثلاً از جمله یوم یائی الله فی ظل من لغما
 و هم چنین یوم یائی السماء بدخان مبین و هم چنین نفطار سماء و انشقاق
 ارض و اندکاک جبال و انجبار سجاد و اقامه اموات از قبر و
 دیدن در صور و اشراق شمس عن جبهه لغرب و ارتفاع صبحه
 بین السموات و الارض و امثال این کلمات که در کتب الله

مذکور است و هم چنین از ذکر خاتم النبیین که اصرح کلمات فرقیه
 است باین عبارات صعبه مستصعبه و اشارات دقیقه خفیه
 اگر عبارات از شریعه رب الایجاد و عرفان نفس او فی المعال محروم مانند
 میتوان گفت که ادراک بیانات الهیه نموده اند و از معانی کلمات
 ربانیه غافل شده اند چه که بفهم عبارات نزدیک نبوده اگر چه جمیع
 این معاذیر در ظهور غرض بی قبول بوده و خواهد بود چه که در هر ظهور
 بنفس ظهور و بمایلطرس من عند حجت بر کل من فی السموات و الارض
 بالغ میشود و بر هر نفسی لازم است که مرآت قلب را از کل آنچه
 دست ناس بوده طاهر نماید و بعد از تطهیر و اقبال البته انوار شمس
 حجت بر قلبش تجلی فرماید و اگر حجت آبی در احیان ظهور بالغ نباشد
 تکلیف از کل ساقط میگردد مثلاً در اهل فرقان ملاحظه نما

که هر نفس که قلب را از اشارات کلماتیه مظهر نموده بفرقان نقطه بیان
 فائز نشده چه که ذکر حقیقت که در کتاب مذکور است از کلمات
 محکم فرقان بوده با اثبات این کلمه و تحقق معنی ظاهر آن در قلب
 هرگز اقرار ننماید بر اینکه نبی از اول لا اول بوده و الاخر لا آخر خواهد
 آمد چنانچه در بیان مذکور است هر قدر که علم عمما شد تم تشبه و امالا
 مشرعه احد من العالمین در حین ظهور باید چشم از قل برداشت
 و بطرف الله ناظر شد که من دون ذلک لمن یفوز احد باله
 العظمیٰ لر سندگان بهی بشوید نعمات قدس تقارا
 و بمقترا عرفوا الله باله لبتا بید و از درش منقطع شوید این بیانات
 انبیا که در علامات ظهور فرموده اند و اما نقطه بیان روح من فخرج
 الاسماء فداء جمیع این بیانات را مرتفع فرموده و حجابات را

بالمره خرق نموده و جمیع این کلمات معضله را بنفس ظاهر و بای
 من عنده تمام نموده اند و مضی فرموده اند بشأنی ذکر این ظاهر
 عترتیه را فرموده که برای احدی مجال توقف نمانده تا چه رسد
 باعراض و جمیع بیان و انزل فیہ را منوط بعرفان آن شمس عتر
 باقیه فرموده و میفرمایند که مبادا در حین ظاهر به بیان از منزل
 آن محتجب بمانند و بکلمات آن تمسک حجت از سلطان
 احدیه محروم بمانند و مخصوص میفرمایند از حروفات و مرایا
 بقول من حجت شده اید مبادا در حین ظاهر بر جمال مختار
 استکبار ننمائید و یا آنکه در مستقات اشراق شمس حقیقت را با
 من یظهر عترت اسم و عده فرموده اند معذک میفرمایند که اگر در عت
 دیگر ظاهر شود احدی را نمیرسد که لم او یتم بگوید چه که سلطان

امکان لم یزل مختار بوده و خواهد بود و اگر احدی بغیر آنچه
 ذکر شده قائل شده حق حجت ذکر را اختیار نداشته پناه
 میبریم بحق از چنین توهمات باطله و جمیع حدود و حُجُب و
 اشاره را از این مقام برداشته اند و آن جمال قدم از لا و ابداً
 مقدس از حدود و اشارت دوز خود بوده و احد بر کیفیت
 بطور اطلاع نداشته و ندارد و لن یحیط بعلمه احد و انه کمل شیئی
 علیم و میفرمایند من اول ما یطلع شمس البهائم الیه ان یغرب
 خیر فی کتاب الله عن قمر البیضاء انتم تدرون ما خلق الله
 من شیئی الا لیموتهُ اذ کلّ للقاء الله ثم رضاه یعملون و در ان مقام
 میفرمایند و لقد قرب الزوال و انکم انتم ذلک الیوم لا تعرفون
 و من یمکن لقاء ذات لقای لا ترضوا له الا یرضی نفسی لنفس

الی آخر قوله عز وجل لرسمه اسمان صاحب سمعی مشهوده تو
 بشنود کلمات بالغه ربانیه را که تصریحاً من غیر تأویل اخبار فرموده
 در آن آیات که شمس طالع است و نزدیک است در وسط زوال شرق
 فرماید و لکن شما ای ملبیان آن یوم عارف بآن جمال سبحان
 نخواهید شد و تصریح باین اسم هم فرموده اند بقوله عز وجل
 من اول ما طلع شمس البهائم الی ان یغرب خیر فی کتاب الله
 الی آخر باینه جل و عز که احدی شبهه نماید و بدون ماقضی التفسیر
 نماید معذک کل به حجاب نفس و هوئی از ادراک شمس
 بها محتجب مانده اند و بما امرهم الشیطان تسمک و کاش
 باحتجاب کفایت نموده بلکه بعضی تخریف این کلمات مظهر
 السماء و صفات مشغول شده اند و این ظلم است که در ادب

فوق آن ظاهر نشده فوید للظالمین من عذاب یوم عظیم
 و بعد از ظهور این شمس عرصه‌ای بعضی از مرایا توهم نموده اند و
 رتبه شمس ادعا نموده اند و لکن غافل از آنکه در بیان فارسی
 نص فرموده اند که اگر مرآت ادعای شمس نماید نزد شمس ظاهر گردد
 شبیح اولست که او میگوید و هم چنین میفرماید مرایا بنفسه ^{شیء} شئیت
 ندارند و در مقام دیگر میفرماید قمران یا شمس الزیارتکم الی شمس حقیقه
 تنظرون و ان قیامکم بهالوانکم تبصرون فکم کحیثان البحر بالماء
 فی البحر تترکون و تتجبرون عن الماء و تسئلون عما انتم به قائمون
 حال ملاحظه نماید که شمس مرایا که مرایای اولیه اند میفرماید که
 شما بشمس حقیقت ناظر باشید چه که وجود و ظهور شما بغایت او
 بوده و خواهد بود و میفرماید شمس مرایا ^{مثلاً} حیتان در آیند که در

بحر حرکت میکنند و لکن از بحر و آو محبت چنانچه الیوم ملاحظه
 میشود که مرآت قوم در بحر آیات حرکت مینماید چنانچه بآیات عز
 صمدانی که از ظهر قبل نازل شده اثبات خود مینماید و حرکت و اظهار
 شأن او از آیات بوده و مغلک از جوهر آیات و منزل آن در
 این آیات بالمره محجب مانده و در بحر حرکت مینماید و از سلطان بحر
 غافل و این بیان در مرتبه شمس مرایا از ملکوت بقا نازل تا چهره
 بمرایا کشیده در تحت این شمس واقعند و هم چنین مینمایند فان یدیم
 ظهوره اعلى الخلق مثل ادناه و ان اقربکم من ید من به و لا انساب
 بینکم و لا افتخار الا بالما یکم به این است که الیوم مشاهد میشود که اعلا
 خلق از ادنی بن یدی الله مذکور چقدر از مقام علیین که بسیجین
 راجع شده اند و چه مقدار از مطالع لا که بمقام مطهر الا وارد شده

وهم چنین بجناب آفاقیه جواد میفرماید لا شکون الیک ان
 یا مرأة جودی عن قدر المرء الیک کل ما بلوا انهم آله یظرون ملاحظه
 نیایشه که از مرایا فکرها شکایت میفرماید و لکن نه انجبال الشکو
 حیثه عن الذر اکثر بالمرآت لانه یظفر آله بما عنده لا بما عندی
 باری الیوم اگر جمیع مرایا باسم الوهیت و ربوبیت و فوق آن
 بنفس الله و ظهور الله و یا ذات الله در بیان موسوم باشند
 کفایت نیهایه مادام که باین ظهور قدس ربانیه و بطون غیب
 صمدانه موقن نشوند جمیع معدوم صرف و مفقود بحت عند الله
 محسوبند چنانچه در ابتدای این الواح من قلم الله ثبت شد
 که فرموده ایّاک ایّاک یوم ظهوره ان تحتجب بالواحد البانیة فان
 ذلک الواحد خلق عند و ایّاک ایّاک ان تحتجب کلمات

مانزلت فی البیان فاتها کلمات نفه فی هیکل ظهوره
من قبر تحذیر میفرماید که در حین ظهور مبادی واحد بیان از مظهر امر
محتجب بانی و این واحد نفوسی بودند که بعد از نقطه بیان احدی
بر آن نفوس مقدم نبود معذک میفرماید که باین نفوس از حق
محتجب ننمانید و از این بیان مفوم میشود که در ظهور بعد بعضی از این
حروفات باید موجود باشند و میفرماید که آنچه در بیان نازل
شده از حق محتجب ننمانید حال اخصاف و همید اسی اهل
بیان با این بیان اصرح اتم کسی میتواند الیوم معارضه نماید با
نفس ظهور که فلان در بیان با اسم اله مذکور است چگونه میشود
الیوم از مقام خود سلب شود لا فوالله مرآة الروح نفسی چه که
این اسامی و اذکار و توصیف بر فرض تسلیم فکر کلمات نیست

که در بیان مسطور است و از عجب و صیای سلطان لایزال
 این است که آنچه در بیان نازل شده از ظهور الهی محجب نشود
 و علاوه بر این قسم شمس غر صدانی که الیوم از افق قدس ربانی
 اشراق فرموده که ذکر آن سلطان قدم خلق بایز با اسم
 ربوبیه و یا عبودیه هر دو در آن سحت یکسان است و در سنگ
 که جلال است و حروف ثلاثه آن سه اسم عظم الامر را ذکر
 فرموده اند و تبت نمود عباد را که در ملاحظه آن باین اسما ناظر
 باشند تا در مصنوع آیات صانع مشاهده شود و مقتدر مکیه
 انیمراتب را بحر غنائت فرموده اگر اخذ نماید لایت است
 نفسی را که اعتراض نماید تا له لمن یعترض علی امر الله الا کل
 مقتدر اثم اگر ناس از رجعت اسما مطلع میبوند هرگز

سلطان یفعل یا یثاء در هیچ امری مختار نیست
 که بعضی از ناس اسماء مبعوث میشوند و در ملکوت اسما
 معروف و لکن کینونشان از سجین نفس و هوای عروج نموده
 الحکم لا یعلمها الا الله و رب ثمره لا اصد لها و بعضی بکینون
 مبعوث شده من صرن اسم چنانچه حکایت خضر را
 اتمام نموده که احدی در آن زمان بر علو مقام او مطلع نه الا الله
 چنانچه امرش از موسی مع علو مقامه و مستور بوده
 و بعد از حضور در خدمتش مخاطب آنکس تنطیع مصبراً
 مخاطب شده و اگر چه در کتاب باسم خضره گزیده
 و لکن ما عرفه احد الا الله و عندنا علمه فی کتاب مبین و بعضی
 بکینونت و ذات نفس و روح و اسم مبعوث میشوند

اذا فاشمه وقل سبحان الله حسن المبدعین واکرم مراتب
 بعث بتمامه ذکر شود ملاحظه که این مفخرین با سماء در چه مقام
 و رتبه مذکورند و لکن اسکنای قلم الیه ان یشاء الله و آنه مبین
 کلامی در کتاب بین و دیگر آنکه کلامی است که میسر است
 و مخزن اسرار ضعیفه بوده و هستند و در هر کس که از هر شیئی ظاهر
 میفرماید آنچه را اراده فرماید و اخذ میکند آنچه را بخواهد بحسب
 قدر العجب الیوم که جمال قدم و شمس اسم عظم در قطب
 زوال مشرق و مستضی شده مع ذلک ناس با سبی از
 اسماء از انوار جمال و عرفان طلعت بینال ضراب جلال محرم
 گشته اند قدر نامه باراده من قلمه خلقت بحر الاسماء و ملکوتها
 ان انتم من العارفین و لو یاخذ الیوم کفاً من التراب و یبعث

منه اسم ما كان وما يكون ليقدّر وآنه لمرسلطان الملك
 المقتدر اغریر لقدير تالیه اذا یکے لنفسی و بما ورد علی عیون
 البصیرین والمرسلین فی الرضیق الاعلی وینوحن فی انفسهم و
 یصحن فی کینوناتهم ولكن الناس بهم فی غفلة و هم عظیم و
 بشان امر بیان تنزل نموده اند که کسان رحمن بذکر اشار
 این کلمات مشغول شده و معذک از او نمی پذیرند این
 است شأن این قوم و الیوم هر نفسیکه در ملکوت سماء ارتقا
 بخوید ابدآ باین فیض عظیم فائز نشود این است که نقطه بیا
 میفرماید که نقطه ظهور بعد اقوی از جمیع امر بیان بوده و خواهد
 بود اذا تفکر و افنی ذلک یا اولی الالباب فوالذی قام
 که اگر عباد در همین کلمه تأمل نمایند خود را مستغنی از درن آید

مشاهده نمایند و در اثبات این امر به بیج بسؤال و جواب
 محتاج نخواهند بود و الله یقول الحق و لكن الناس لا یسمعون
 و هم چنین میفرماید قوله عز ذکره فان منه جل ذکره کمثل الشمس
 لو یقابله الی الا لانها یمر ایا طرس لیستعکس عن تجل الشمس
 فی حد هم وان لن یقابلهما من احد فیطلع الشمس و یغرب و یحجب
 للمرایا حال ملاحظه نمایند که از این بیان قدس ربانی مستفاد
 میشود که ممکن است شمس طالع شود و غروب نماید و مرایا در
 حجاب باشند معذک میتوان گفت بعد از شراق شمس
 الشمس التریطوفن فی حوالها شمس لا یعلم عدتهن احد الا
 نفس الله العالم العلیم که مرأت چگونه میشود از انوار شمس و تجل
 آن ممنوع و محروم شود و حال آنکه مسلم است که وجود مرایا ^{نفیه}

لنفہ نبوده بلكه بوجود شمس قائم و منیرند چنانچه الیوم اگر تمام
 مرایای ممکنات بشمس عز و صدای مقابل شوند در جمیع احوال شمس
 ظاهر و مشهود و به مجرد انحراف جمیع معدوم و مفقود بوده و
 خواهند بود مشابه در مرات ظاهر نمایند تا در مقابل شمس
 قائم است آثار تجلی در او ظاهر و بعد از انحراف آن آثار محو
 بوده و خواهد بود چنانچه مشهود است و هم چنین میفرماید او است
 آن سلطان مقتدریکه اگر بحرکت بیاید لسان قدس مشرق خلق
 میفرماید بقلوب آنچه خواهد و اراده فرماید از بنی و دلی و صدیق حال
 لایق است از مقتدریکه بقلوب او بنی و دلی خلق میشوند اعراض نمایند
 و با سمر از اسماء و یاندر کرر از اذکار و یا بمرآت از مرایا تمسک
 جویند آن ذوالالظلم عظیم تاله اشقن امریر امرتکب شده اند

که احد را رتقاب نموده چه که بعد از ظهر شمس در قطب زوال
 مجال توقف برای نفسی نه بلیه اگر نفس او عارف نباشد و از
 عرفان آنجال قدم نرفته نفس خود را عاجز نشاند نماید حجت و دلیل
 طلب نمایند همان حجت و دلیل که ایمان قل عباد باو محقق و ثابت
 بوده و اگر از بحر جود و فضل خود ظاهر فرسود دیگر که قادر است که توقف
 نماید مگر آنکه بالمره از حق اعراض نماید و در سجن قمر و ادویه نفس و حیم
 اعراض تقریباً به چنانچه اکثر انفسی که الیوم خود را بر زلف ایمان و عشق
 ایقان مستغرق و مستغرق میدهند و بالمره از حق اعراض نموده و در بحر کفر
 مستغرق و در قل حین بغضاب بدیع منفذ بند و لکن من غیر مشغور
 و امی کاش با اعراض و انفار کفایت می نمودند لا فوال الذ الطقنی ثناء^{نفسه}
 که ابد کفایت نخواهند نمود چنانچه نفسی الترتیباً ما فی هذا الایام و علمناه^{فکر}

الأحيان كلمات الرحمن كما يصلون اهل الهند طيورهم قام على وحار
 بنفسى واعرض عن جماله وجادل بآيات الله المهيمن القويم وبابن
 كفايت نمود بر قطع سدره المنتهى الوهميه استاد فلما دحره له وظهر
 فى قلبه اذا قام على الكرش أن لن بقدر احد ان يحصيه الا الملك العزيز
 القدير ومفرياتى جعل نموده وانتشار داده كه قلم عاجز است از ذكر شش
 و شق و تى كه از اول دنيا الى حين ظاهر شده بنفس اله القائمة على كل
 فى السموات والارض نسبت داده و مغذ لك در مفر خود ساكن و مستريح
 است چه كه از حقایق ارض مطمئن است كه قدر در سبب و هم ساكنند
 و در بحر تقلید ساج فوالذ نفسى سیه كه اگر اقل من ان يحصى ناس با
 مشابه سینه باین مخرافات ارتكاب ننموند و لكن غافله از ان سیه
 عنقریب از خلف ستار عصمت الامر میا كل ظاهرونه كه مبصر الامر حق

را از باطل و شمس از ظلمت فرق گذارند و بهیچ بندی از صراط مستقیم
 ممنوع نشوند و بهیچ سدر از بناء عظیم محروم نگردند فیالیت من ذی
 بصر بنظر الکلماتهم الترتیبی عن انفسهم و ذلالتهم بعرفهم و یکنون من الاحافین
 قسم سلطان اعظم که اگر نفسی در کلمات معرضین بصر حدید ملاحظه نماید
 شأن و مقام در تبه این النفس و همی را ادراک مینماید و ایوم رؤسای
 بیان بهمان ادله که سبب ترین اهل فرقان در حقیقت خود استدلال نمیدهند
 بهمان دلایل استدلال نموده و مینمایند من حیث لا یعرون مثلاً حکم
 وصایت را که ظهور قبلم بالمره از کتاب مخونموده چنانچه مطلقند که جز
 حروفات و مرایا در بیان از قلم رحمن نازل نشده و مرایا را هم محدود ^{نفس خود}
 چنانچه در دعوات میفرمایند اگر در هر صحن بفرست مرایای محتشمه
 و بطوریات صافیة لیکنین عشت ویدن منک و در جمیع الواح من قبل

این علامات نازل من شاء فلینظر الیهما ویکون من العارفين حال
 بمنبر امت فرقان که ختم التبيين درست نموده از مبعث و مرسل
 آن محتجب مانده اند این اصحاب هم اراده نموده ختم الولیین برانفس
 خود ثابت نمایند چنانچه مشهود شده و نفسی را که بقول او صدق برار
 و له خلق شده و میشود در بر بفضا انداخته اند و در قرچین احجار نظرن
 از کثر جهات بوجود مبارکش مراندازند و در نفس خود صیحه میزنند و
 دعوی مظلومیت نموده که شاید غدر اله در نفس ضعیفه القا نمایند
 این است شأن مرا یا که ظاهر شده قمر الیوم لویکم اله لاسم الذی
 یکون البغض الاسماء عند الناس وانه ربکم او بالحقن لیس لاحد
 ان یقول لم اویم لانه جبر و عز یکم بایرید و لایستمر عما اراد و انه
 لهو المقدر القدر و در این ایام رساله در رد حق بانام شرکیه نوشته

و از این داشته اند قسم بافتاب معانی که مشتمل اطفال بکلمات
 مزخرفه بمحضی تکلم نموده اند بهر احتیاط و انتم تعویذ حال کتب در سأل
 این نثر را با آنچه از خدام این بیت ظاهر شده میزان ننماید و خود نص
 دهیم که شاید الیوم از فیض بحر معانی که جمیع محککات را احاطه نموده محروم
 ننماید و حال حق بشأ از تنزل نسیم که از طرف متابعا از مسأ
 فرقانیه سؤال مینماید و باید جواب مرقوم دارد مثلاً نفسی مرأت را
 یا قوت فرض گرفته و بعد سؤال نموده که یا قوت قبر از بلوغ رتبه
 او بانیمقام میشود تفسیر نماید و بعد از بلوغ چگونه تفسیر بنماید بغیر مرآت
 قبل از وصول بانیمقام مرآتیت ممکن بهمه تبیین شود و یا تفسیر نماید لکن
 بعد از بلوغ بانیمقام چگونه تنزل مینماید چنانچه اکثری بانیمطالب بهمه
 الیوم از سلطان احدیه محروم مانده اند اولاً بگوایند سؤالی

بان یوفک و یویدک بشان تعرف کلیشی فی مقامه و تقطع عن
 کثر الاشارات ولن تشهد فی الملک الا تحت انوار التراجیط
 العالمین و یحیی عن قلبک قدر الاذکار و تقدم علی ثناء ربّ الخیر المختار
 لان فی مثل ذلک الیوم لا ینبغی لاحد ان یتفت الی شیء مما خلق بین
 السموات و الارضین بهت ینظر لنفسه بعد اشراق الشمس فی قطب
 الزوال ان تستغیر بذكر النجوم اویسل عن السراج و لو یون سراجاً
 منیراً لا فوجها المشرق المقس الخیر المیرد مع قدر الاذکار عن
 ورائک ثم تمسک به الذکر الذکر فخر باحق و یطق فیکبر شیء بان لا
 اله الا انا الخیر لعلم و اگر موفق باشی در این آیات منزله از سماء
 احدیه نازل شده نشد و بحواب مسله خود ناظر باشی بشنو بذکر
 ابرار از افق عراض و اولاً بدانند کلیشی قلبشی تبدیر شده و بشود

و علم ذلك في كتاب ربك الذر

لا تغدر ولا ينس وثانياً اگر از ترس

شعور که حق قادر است بر تیر یاقوت

یا نه جواب چه خواهم گفت باری (۱)

عجز از ازاله شأن خلق بجز حق (۲)

منع در قطب اقتدار قائم بحر فی (۳)

قادر است که جمیع من فی الارض را

قطعه از یاقوت رطبه حمر آفریند

و بحر فی مکر را بحر راجع فرماید

عما انتم ظننتم فی قدره و تظنون و

از ان مقام گذشته یاقوت را در زار بگذارد

و اگر از آتش

و اگر از آتش

و اگر از آتش

ملا خطه کس که چه میشود تا بر تبدیل +
 کلشی الیه موافق شوی و هم چنین
 یا قوت قلب که در زان نفس و هوای (۹) است بر اوقات انوار و نورانی
 مبتلا شد البته از لطافت دلون (۱۰) است و سائر اجزای انوار و نورانی
 و صفای خود محروم ماند و الیوم بسی از (۱۱) است و سائر اجزای انوار و نورانی
 قطعات یا قوت که بحر راجع (۱۲) است و سائر اجزای انوار و نورانی
 شده و خود شاعر نیستند و (۱۳) است و سائر اجزای انوار و نورانی
 که لک بالعکس خوانتم من لغزین (۱۴) است و سائر اجزای انوار و نورانی
 از مرقوم ندام طیر بقار از رضوان (۱۵) است و سائر اجزای انوار و نورانی
 اعلى بشنود و حقیق الطف ارق (۱۶) است و سائر اجزای انوار و نورانی
 از صفرا زانامه مقدس بجا بنویسد و از (۱۷) است و سائر اجزای انوار و نورانی
 اند و با وعدتکم و آنا خیر الوقین

کلمات سوره غفر و بی نیاز شوید تا بجز علم و حکمت برآی از قلب
 و زبان جاری شود و از امثال این مسافر فارغ و متعسر گردید
 زینهار قلب را که در دینه جمال نخته است بالا نشیر کلمات فجار و شیهات
 اثر را میالاید چه که الیوم بقبر حیل و مکر ظاهر شده اند و بهر نحو که ممکن
 شود القاصر شبهه در قلوب بنمایند و از همه این بیانات گذشته
 اگر در عالم شیئی یافت شود که تبدیل نشده و تغییر نیابد این چه ^{خله}
 بمطلب این قوم دارد مثلاً یا قوت بنوع این قوم اگر تغییر نیابد
 چه مناسب دارد با آنکه مقبل نمیشود که معرض شود و یا موحده شرک
 و یا مؤمن کافر در بعضی اشیاء ملکی اسماء امکان تغییر گذشته
 و در بعضی نگذاشته مثلاً نحاس امکان دارد ذهیب شود و لکن
 تراب بالفعل امکان ذهیبیت در او موجود نیست و این مطلب را

چون اهل علم از قبح ذکر نموده اند این عجب دوست نداشته که مفصل
 ذکر نماید و لکن در این امکان علم و جهل و اقبال و اعراض
 و ایمان و کفر موجه و مشهود است و اگر مقصود سائل از ذکر ذهاب
 و یاقوت در رتبه چهارم این از مقصود او بغایت درست چه
 اگر هم بالفرض ذهاب سخاس نشود و یاقوت رماذ از این نمیتوان
 در سایر مصنوعات صالح قیاس نمود و این نزد اهل بصیر که
 بمنظر اکبر ناظرند واضح و لائح است و اگر مقصود در رتبه پنجم
 است معلوم بجهت که ذهاب و یاقوت در رتبه مؤمن ایمانه
 باله و عرفانه نفس بوده و خواهد بود و این بسی واضح است که
 تبدیل میشود چنانچه با از عباد که در اول ظهور عباد رحمت بایمان
 فائز شده اند و بعد معرض و اگر از عالم دهم متصاعد شوی

وقلب از اشارة قوتیه مقدّس نمائی بتدبیر کثیفی را در کف
 حین کثیفی مشابره نمائی و من فتح له هذا البصر انه من اوله لاصار
 له المقتدر المختار جوهر بیان طلعت رحمن الله امر حده لازال مقدس
 از ذکر و وصف و تحدید بجم و خوله بود و نفسی باین حجابست
 اراده نماید ملک من فی الحج الا لانیات لا ادراک نماید ابداً موفق
 نخواهد شد بقوت سلطان بقا حجابست اسما و در
 آسوخ و فوق آنرا خرق نمائید و بمهینه اغراض ارفع اقدس اهی
 دارد شنوید که الیوم جز ظلمش نار و جز حبش مردود بجم و خوله بود
 و هم چنین نفسی از عدد آیه اقتربت لبعثه و انشق القمر سؤال
 نموده بگویند یا ایها الناظر الالکلمات عدد را بگذار و بخود
 آیه ملاحظه نما و اگر الیوم قمر من فی السموات و الارض باین آیه

مبارکه ناظر شوند و در معانی مستزده ^۱ آنرا تفکر نمایند جمیع را کفایت نماید
 چه که امر و شمس باطن از افق ظاهر آیه اشراق مموده و سیفی بر شمس قاطع
 در رد نفوسیکه غیر ^۲ را اولی اخذ نموده اند و معنی این آیه تا این ^۳ ظهور
 منیع ظاهر نشده چه که در حین ظهور نقطه اولی ولی علی زعم ناس
 بنصبه تا منقش شود بلکه علما بوده اند و تعبیر از علما به نجوم شده و از اولی
 بقمر و از بنی شمس انیت که در این ظهور شمس از افق به مشرق و قمر
 و هم منقش شده اذا قل فبارک الله اقدر الاقدرین
 حال در این آیه منزله تفکر نمایند و انصاف دهید و لا تکنوا من الذلین
 یعرفون لغته ^۴ هم میگردون و اگر کاش که این ناس باین ولی و مرآت
 که بر سر خود من ^۵ درن ^۶ به اخذ نموده اند مطمع میشوند قسم بافتاب عز
 صمدانی که اصرار امر که در بار مرآت شنیده بان سخنجه و هر نفسی

ادعا علم نماید کذب بر رب البقاء و آنچه نظر حکمت به این عبد
 مذکور داشته بین الناس اشتها ریافته و مقصود از کلام این نقطه اولی
 خبر جمله را احصا در ادراک ننمونه و این عبد صدر امر را از حق مستدر
 داشته حکمت لا یعلمها الا انفسی العلیم بحکیم فو قیه صدر بموجد الذی
 خلقه بنفخته من عنده مالا فصر احد فی العالمین و اگر خلق لوحی از
 الوداع بدلیعه که از سما عتر اعدیه در این ایام نازل شده
 ببصر الهه ملاحظه نمایند از حق محجب نیمانند و ما سوا این لا معبود
 مشا به میکنند و موقن میشوند که ما درش غیر مذکور بعهد و خواهر
 به تاجه رسد بمعرضین و بعضی الیوم بعصمت بعضی من
 من الهه قائم شده اند چنانچه اهل فرقان من غیر شعور تعلم ننمودند
 و مقصود از عصمت لا ابد آ ادراک ننمونه انه حکم عصمت الیوم المحقق

می شود هر نفسی که بعد از استماع کلمه و نداه بکلمه بی موقن شد
 از هر عصمت بعیم و من در آن از عصمت خارج چندین نقطه
 بیان روح ما سواه فداه میفرمایند مخاطباً للعظیم فان الامر قد
 رقت عن احد و دات انت تصفر عباداً حين ماتت و الله بهم قد
 عوف الله بارئهم و ما صبر و افیه و ما شکوا حقراً جعلتهم مثلاً جعلت
 من قبر من الانبياء و الاوصياء و الشهداء و المقربين و العمرى
 لو تحفرن بعد و كل شيء لا جعلته و لا ينقص عن ملك قدر شيء و لا يزيد
 قدر شيء و لكن تری نیغی لتلك الدرجة العصمة الكبر و لم يكن العصمة
 بما تر عند الناس من احتياطاتهم في دينهم لا أنهم حين ما سمعوا نداء
 نداء الله التبرکم ما قالوا بل قد خرجوا و انما العصمة للذين هم حين ما قالوا
 الله التبرکم ما قالوا بل و ان الله لم يقل لاحد الا بمظهر نفسه في

کثر ظواهر انهمی و بعد از این بیان که اصرح مکرر کلمات من قلم
 نازل شده دیگر که می تواند برابر خود عصمت ثابت نماید الا بعد از
 تقدیر این امر عظم افخم الیوم قمر ناس فی لتررتبه کان از
 خارج اند مگر آن نفوسیکه باین ظهور قدس صمدانی موقن شده اند
 امر عباد بشنودند نداء که را د آذان فطرت را از استماع کلمات
 لاهر فرقان ظاهر نموده تا بیان ابدی لسان رحمن را ادراک نمایند
 آخر تفسیر نمایند این فیه در کدام قول صادق بعهد هزار و شصت
 و شصت سنه بختم ظهور است قائل بعهد و هم چنین بگویند قائم علی
 همی محض در ارض معینه و هم چنین در علام ظهور که هزار و سیصد و
 شصت سنه بختم مگر این اقوال را کافر میدانند و بعد معلوم
 شد در ظهور نقطه بیان صبر ذکره که جمیع مظهر بعهد و مظاهر عز

احادیثی لم یزل طالع ولا یزال شرق خواهند بود و هم چنین در سایر
 اقوال این هیاهو اضطلال ملاحظه کن که کثر توأم بوده و خواهند
 معبود هم هوأئهم و معبود هم او نامهم ان انتم تعرفون مع آنکه جمیع
 اهر بیان مشا هر سمعاند که آنچه در دست این فقه بوده غیر حق به
 معذک متصلاً بعلات اهر فرقان استلال مینمایند و متکلمند
 چنانچه تازه این فقه مذکور وصایت قبر بنحواهند ناسخ از فرات قدس
 الامر و شریعه عز و صدای ممنوع نمایند قسم بحال الله العلی الا بر که
 اگر نه از مظهر ظهور در ظاهر نقطه بیان موجه بود و در اقرار بر امر ملک مختار
 اقدسین حین صطبار بنمود از لهر نار غند که محسوب میشد فرق
 کینه حجات و هم را و بساء عز ای عروج نمایند و اگر بنحواهند
 حق بر جمیع معلوم شود چند نفر از منصفین حاضر شوند در این مدینه

و آثار الهی و کلماتش را ملاحظه نمایند و هم چنین مدعیان هم در این فرض
 حاضرند درست استفسار نمایند تا آثار حق از فرض مبرهن گردد و بر جمیع
 محقق شود که در فقر آلاء که ربانیه و محجراته عند حضرت و فقده آلاء که
 ظلمات انوار در بیان فارسی لسان آفریننده قوله تعالی مفتی
 جده وجهه خود را نموده که در یوم ظهور حق از کلمات او بر او احتجاج گردد که
 کل بیان کلام ظهور قبر اوست و اوست عالمتر از آنچه نازل فرموده از
 کفر خلق زیرا که روح کفر در قبضه اوست و در نزد کفر نیست الا شیخی
 که بر حق مستقر باشند و الا که لایق ذکر نیست انتهی در این بیان جای
 رحمن ملاحظه نمایند با آنکه کفر را منع فرموده اند از احتجاج بان جوهر
 وجود و سازج مجسود و صریح فرموده اند بکلمات بیان بمنزل
 آن در ظهور بعد احتجاج ننمایند مگر که الیوم مشایخ می شود که کل

با حجاج برخوایسته اند و میگویند فلان را در بیان با سماء حسن میگویند
 نموده اند معذرت چگونه میشود از ان مقام تزل نماید و هم چنین نمیزاید
 عزّه ذکره او را شناخته بآیات او و حیاط در عرفان او نموده
 که بقدر همان درناخواهی بود انتی و نظربین کلمات مکتبه الیوم
 کثر محتاطین در این امر اذیع اقدس بهی در نازند لاسف فی ذلک
 و قوله عز ذکره و اگر در مابین خود و خدا توجه میکنید مثال او است که
 در افنده شهادت و با و از او محتجب گردید و شناسید کسی که
 از برای عرفان او خلق شده اید انتی و قوله لک در نزد ظری
 از شجر حقیقت مومنین با و کتب او از قبیل ظهور او و کتب او
 از بعد محتجب نمیدند بحقیقت نمی ماند الا مومن خالص و او عز از
 کبریت احمر است انتی چنانچه الیوم کثر متعین شده اند

و اکثر از برتری از سلطان احدیه عرض نموده اند و گوییند فلان در بیا
 باسم الله نامیده شده و هم چنین با اشار این کلمات از سلطان
 عزلا نزال محروم ماند و تلفت نشده آنچه را حاضر شده اند و بر فرض
 تسلیم غافلند از آنیکه هر اسم و در آن رحمت اقدس در صفت ^{چند}
 عطا میفرماید کیف یثا و اخذ میفرماید کیف یرید قوله که چه کسی
 عالم ظهور نیست غیر چه هر وقت شود باید که قصد این نقطه ^{حقیقت}
 نمایند و شکر الهی بجا آورند انهمی مفدا که بعضی معارضه در قرب
 ظهور نمهند چنانچه در قبر باین معارضات مشغول گردید و لکن
 چه زود تبذیر نمهند اید نعمت الهی را و بسبب و هم و خطاب که
 شده اید با آنکه هنوز از ظهور خبر نگرفته اند که هر مقدم اول را جمع
 شده اید با حق لم یزل مختار خواهد بود هر نحو خواهد ظاهر شود

وانه لاهو المختار و ما سواه مقبوض في قبضته قدرته المرحمين القديم
 فوالله نفسي بيد لم يكن اليوم ظلم اعظم من ان الذي خلق في قدرتي
 بانى انا الله لا اله الا هو اراد ان يثبت لعباده بان يكون مقتدر بان يبدل
 اسما من اسمائه بعد الذي يكون ملكوت الاسماء خاضعة لسلطته و جبروت
 الصفات مشفقة من خشية و لا هوت العجا منقادة لخفضته و محجلة
 ببارادته و بدئت بامر و يرجع اليه اين است شأن اين خلق نابالغ
 ناقبر مقتدر به قدر اسماء خلق شده باراده او و تصرفات ظاهر
 شده سلطان مشيت او و اهر ملا اعم طاعت و حل او بايد
 نمايد بر شيه قدر است از نفسى قمص اسمن از اسماء را اقتراح فرمايد
 مع انكه اطلاع بر آن اسم نداشته و ندارند و مر بين در قدرت
 سلطان نفع باليتا و اين قدر ابداع منع اعيايد بهر اسفلو

دانسته اند و لولبان اقرار نمایند بیک بشیر لسان المتحار و
 هم میگویند و قوله جل شأنه اذ عنده اخلق لم یکن الا کلماتاً ما طلعت
 بمرادک فیها و لذا قد احتجوا بمرادک انتم انیت که الیوم کل
 بکلمات بیان از نزل آن محتجب مانده مع آنکه بمرادیه مطلع
 نبوده و نخواهند بود چنانچه آن جمال قدم بروسای بیان مرقوم
 فرموده اند که مرادیه را از کلمات او از حرف حی که تلفاء و حبه
 بوده سؤال نمایند چه که شما عارف بمرادیه نیستید و حرف حی
 مذکور جنب آسید حسین بوده و هو استشهد فی سبیل مولاه و
 فأنزلت نفسی بقاروتها از معانی کلمات صمدانیه استفسار نماید
 و مقصود از این بیان که لسان رحمن فرموده آنکه رؤسا بدانند
 که عارف بر معنی کلمات آئیه نبوده و نیستند و چون ظهور مبین

قریب بود لذا سید مذکور بمقام اعلیٰ ارتقا جنت تفرغ و آن ذلک
 یا اولا لانکار و قوله جل شأنه وان کما ذکرک لک فی مقام
 الاستدلال رشح من طمطمطمظہ وان اردت سر الفواد حکم
 طلعة البطن لا تثیر الیہ الاشارة ولا یادرہا بحجبات الا لانہا تہ
 ولا یحتاج احد بذکر دلیلہا لانہا ہونفس النظر و تمام البطن
 فبجان بہ عما یصفون انتہی جمالیہ کہ میفرماید اشارہ را بان
 سحت عز احدیہ سبیرہ اعزاز الحضرہ و اخبار تصفا کثیونہ
 و لطافۃ انیہ مغذک بعد از آنکہ کفل طہرات الیہ و تمام شہوات
 احدیہ شمس جمال خود را از افق قضا ظاہر فرمود از کل جہات
 سهام کین بر جمال مبین رب العالمین انداختہ و اول من رانہ
 ہر الذر حفظہ تحت جناحین فضیلہ و رہنماہ تحت غیر و علمناہ

في ايامه وهو الذي تفتن بسيف الاعراض وسفك دمي وضيع حرمة له
 في نفسى واكثر آياتى بعد الذر كان خاضعاً محرف منها وخلق
 بنفحة عنها وجاء حق الله في حقى وحارب نفس الله في نفسى
 وافر على قتلى في الظاهر ولما امنعه منه بسلطانه وانظر خفيات قلبه
 على الذين هم باجروا في سبيل الله اذا قام على الاثر او رجع فعله وظله
 الى نفسى المظلوم اطمينانا من الذين هم اتبعوه تالله نفطرت سموات
 الامر من فعله وثقت اراضى القدس من ظلمه وقدرت ستر الحجاب
 الملكوت من احواله وكنت كنهان ما بين البقا من الله وهو حكيم
 في نفسه كانه ما ارتكب في الملك شيئاً تالله اذا بكى كل شئ
 ولكن انه لا يكون من تشا عني فصرف يعلم حين الذر يا تيه الموت
 ويدير عيناه من سطوة القهر ويقول هرلى من رجوع لا تستغفر

عما فصلت اذا يضرب على فمه طين الهاوية وكذلك قد استبكر
 على له المهرين اخير لقدير قوله عز شأنه سبحانه اللهم يا الهي
 ان تقر قد عفوت عن البسيان ومن فيه فاذا كل في غفرانك
 ورضاك وان تقل لا فائزانا الاخذنا باذيال جودك

والمستفتح اليك بفك انتهي وشيخ نبوده که ذات قدم
 لعلّم نيماید مگر لبان منظر نفس خود و مشاهد نمایند که در این
 بیانات چه مقدار خضوع از محبوب ممکن ظاهر شده که جمیع
 بیان و مافیہ را بنعم ^{ولای} سلطان بقا در ظهور اخروی منوط فرموده اند
 و حال انبیک غیب و شهود بر جمیع مشهوراتش در ضرر وجود
 مبارکش وارد شده که اگر جمیع بحر غیب و شهود مداد شوند
 و قتر من الملک اقلام و جمیع من فی السموات والارض راقم

البته از ذکرش عاجز شوند و امر کاش که از امر ایمانش می شمردند
 فلفسه به علی اطالمین و لشکر کین و مضامین بیان بخوانند و
 استکتاب بنمایند قُرْب تالی بیان و بسین یعنی در رب عامل
 فيه و العمل ببر منه و رب ذا کر و الذکر تفسیر منه اعادنا له و
 ایاکم یا مؤلّو الموصدین من هذلاء و شرهم و مکرهم و خدعهم و
 هم چنین در مناجات باملیک اسماء و صفات ذکر بنمایند
 فاستدک اللهم بغنائک عن کل شیء ان تقبلن البیان من
 فيه فانه قد سمیت کلما قد ظهر منه علی ذلک الاسم و جعلت کل
 ذلک کتاباً و رقاً من ادراق احد الحق الیک ان تقبلنه یا محبوب
 فان ذلک من ظهور فضلک و رحمتک و ان تردنه یا محبوب
 ذلک من ظهور عدلک و غناء ربوبیتک از این مع انکه جمع

بیان بقول آن کینونت سبحان و طلعت رحمن منوط بوده
 حالت بدست ترین خلق او مشغول و از جمالش محروم ماندند
 فوید و لهو لا، ثم وید و لهو لا، تاله ما یرن هو لا، علی شی الا و
 یستعید باله منه و یرعنه و یلسان سره یقول یا ایها الشکر
 الخافر بای حجة آمنت بطور علی قبر نبیر و بای بران کفرت
 بحین قبر علی لا یا طعون تاله ما آمنت من قبر باعد من رل
 و لا آمنت فی عهد ذلک الایمان ما کان ایماناً حقیقیّاً بل کان
 شیخاً و لو کان الی التحقیق ما کفرت بالذی حق رساله کل رسل
 و بعث قمر نبی و ایمان من فی السموات و الارضین ترجمه این کلمات
 انمع صمدانی بلسان ابدع فارسی خالصاً کوجه کمره ذکر میشود که شاید
 نفوس از آلاش نفس و هویر پاک شده بجا و عز بقا که مقام فنا

نفس رحمان است عروج نمایند و له الامر بهید من لیساء العجا
 المقدس المنیر الیوم هر نفسیکه از وجه مجبور حقیقت عراض نماید مرد
 نینماید بر هیچ شیئی مگر آنکه آن شیئی بلبان سر سگید از شرک باله
 بکدام حجت و بران بحال رحمن در ظهور قبر ایمان آورده و کلام
 دلیر از یکدست بید و این ظهور کافر شده و قسم باقیاب عز
 تقدیس که لم یزل کافر و شرک بوده و اگر در عهد سزاوار ایمان
 نموده و از رور حقیقت نبوده بلکه شبحی بود در تو در این ظهور آخذ
 شد و لم الایمان فی الایمان و رجع شیطان الی عقربه فی نفل
 ابجیم و اگر ایمان علی تحقیق بود کافر نمیشد و نفسیکه با تحقیق
 شد رسالت مقرر رسد و بعثت کثر انبیا و ایمان جمیع رنج
 در آسمانها و زمینهاست از عباد قدر در عقب طهر و نظر

انصاف در امر حسه ملاحظه نمایند که شاید از حرم ربانی محروم
 نشوید و از کعبه قدس صدانی ممنوع نگردید اگر چه تو
 سائل و جواب بسم تو مرقوم میشود و لکن بسیار مشغول بنظر
 میآید که الیوم نزع عنی شجر و از قریب آن ذکر فی اللوح متذکر گردی
 چه که قلبت بحجبات غلیظه محجب شده و بصرت بسجرات لایزیه
 مستور و لکن نظر الله و لحظه سر القلوب دیگر در این کلمات متوجه
 است و عنقریب بقدرت ظاهرونند که جمیع ماسوی لهم را در ظل
 خود مشایم نمایند و لکن نظر بسبقت رحمت رحمانه و احاطه
 فضل سبحانی بسم تو نازل شده لعل یاخذک نفحات آیام الله
 و ینقطع عن العالمین بیانہ خبر جدی لم یزل لتضر بن المثل
 بالشمس و مادونهما بالمرایا کثر مرأت علی قدر ما تجلت لهما بهما من

نفسها اليها فاذا استدل عليها ما قدر بها قانمون ولو يرفع
 عنها آية الترقد تجلت لها بها فيها فاذا لم ين في المرات من شيء
 يدل على له لذلك اذا يرفع له ما يرفع لن يحكم من بعده ما يا
 افدة الناس ولو ان ظلم يقولون انا بالله وآياته موقوف
 ما شهد حقه عليهم بما هم فيه يطقون لمرده هوشان خردا نام لشنوبه
 نذر تب عا اعل لا که در این کلمات بالغة وآيات محکم متفنه
 مرتفع شده که بخود نفس عبار حرم نموده بر سرده اثریه الله
 اجمار ظنیه بغضیه هیند ازند و اگر هم خود متمدی نشود عبار را از
 شرعیه رتب الایجاب در این ایام شده محروم سازید میفرمایند
 قدر مرا آتند و حکیند از شمس باندازه و مقام خود علی قدر تجلی شمس
 در آن مرات نفس مرات در این وقت دست دل میشود با سنگه

کد شمس قائم و موجودند و اگر اخذ شود آیه تجلی شمس که در مرآت
 بنفس مرآت تجلی فرموده باقی نماند در مرآت شیعی تا دلالت کند بر تجلی
 و خالق خود و باین کلمات محکم غیر مشابهه بالغه اهر بیان شبهه
 نموده اند که چگونه میشود مرآت از تجلی انوار شمس محروم ماند و در این ترتبه
 بشرافی توقف نموده اند که ذکر آن ممکن نیست و بر نفسیه از یک
 تجلی از انوار رسم انوارش صد هزار مرایا مستقیمی دستور میشوند
 و از یک تجلی اسم اخذش مخرج و در نفس خود مردود و اشراق
 مینمایند و از جمالش اعراض و بعد از اشراق شمس جمال در قطب
 زوال میگویند انوار و دلایش چیت از بخبران سراز نورم غفلت
 بردارید و انوارش که عالم را احاطه نموده مشا هر کس به بعضی میگویند
 زود اشراق نموده از بر بصران یا قریب و یا بعید حال اشراق فرمود

شما را حفظ نمایند در حقیقت این شراق محقق است یا نه دیگر قرب
 و بُعد آن در دست شما و این غلام نبوده و نخواهد بود حکمت آریه
 که از نظر بریه مستور است اقتضا نموده یا قوم فارضوا بماضی الله لکم
 و قضی علیکم فره لو کان الامر بید ما انظر لت نفسی ابداً ارض جان
 بغضایم بافتاب فلک بقا که اگر امر بدست این عبد بود هرگز
 خود را معروف نمیخودم چه که اسم ندکرم سنگ دارد از ذکر
 این اسن غیر ظاهر کاذبه و در هر حین که ساکن شده و صمت حتیاً
 نمودم روح اقدس از زمین ناطق شده و روح الاعظم قدم بهم
 و روح الامین فوق راسم و روح البهائم در صدرم نفا فرموده و حال
 اگر بسع لطیف اتماع شود از جمیع اعضا و حشا و عروق و اظفار
 نداء لهم را التماع نمایند حتر از شعرا تم می شنوید بانه لا اله الا هو و ان

هذا الجمال لمباهة لمن في السموات والأرضين ولو كان هذا نبرتاً له هذا
 ليس من عند رب من لدن من ارسلنا رسلنا بالحق وجعلنا سراجاً
 للعالمين ليرقم قولهم رايعة صدق ان كذب بسبي معلوم وواضح است
 پسندید بر نفس حق آنچه بر خود نرسندید آخر قدری تأمل نمائید
 مقصود اینضام در این آخر آیام در این سخن کبری چه بوده و چه خواهد بود
 فتأملوا یا ایها الغافلون یا قوم فاستجوا عن ربهم ولا تشكوا في أمر لا تسأل
 الله عن الشمس وشرقها لان دليلها هو ضياءها والنوارك وانك
 لا تنس ربها في ظهور لانها شرفت ولا تمرد لها بربها فاستدبرهم بان نفث
 لبعير لتذكر انوارك لترا حاطت الكونين قمر تاله قدر قم قلم القدس
 من رحيق المسك على جبين البهاء وخط البهران يا ملا الأرض وسماء
 ان هذا هو المحرب الذي ما شهدت عين الابداع مثله ولا عين الاصرار

شبهه و آنه لاهوت مرتبت بحاله عین اسم المکمل العزیز الجمید حدیث
 قبر است که صفحه از تدرات در دست یک از اصحاب رسول است بود حضرت
 فرمود چه در دست دار عرض نمود تدرات فرمود بگذار آن را اگر می بود
 صاحب آن اطاعت منبجمله حال ملاحظه کن کتاب الکر که امر قرائت
 نبی و حروفات و مرایا و ابواب و ارکان با و محقق و ثابت شده
 اخذ آن و قرائت آن ممنوع شود جایز است و لکن بنده میر یک از
 مرایا علی زعمکم که بر وجه حروفات محقق شده که آن حروفات
 بکتاب ثابت و محقق شده اند جایز نه فویکم تقولون لا لا شعرون
 و تحسبون انکم مهتدون کما یظنون من القدر و نه کس یفرحون تاله
 لا عاصم لاحد من امر الله الا بان یقطع عن قاسم فی السموات
 و الارض و یتوجه الاله المبین الیوم نظر را مظهر ختمه تا جمیع

اشیاء را الیوم در صقع واحد مشاهده کنی و انوار شمس تقدیس
 از افق قیص بحشم و بصیر ظاهر و باطن مشاهد نمایند و از جمیع این
 برای این گذشته در سیر از اسد اله که نقطه اولی صبر ذکر باو خطاب
 فرمیدم ان یا منظر الاحدییه چه گوئید حال انصاف دهید کسیکه
 محض ظر سلطان احدیه باشد بقول الله چگونه ابوشرور منامید
 و اگر گوئید این شأن را مرات از ادنی نمود بر فرض جواز آن حال
 نفس نقطه قیص قبول را از مراتی از مرایا استماع فرماید چه اعتراض بر آن
 جماع قسم دارد و اگر گوئید از کجا محقق شده که این نقطه مشهور
 و کلمه جامع در ادعای خود صادق باشد میگوئیم بهمان حجت که در این
 که از ظر قبلیم ظاهر من عنین و نزل من لدن را مسلم داشته اید
 حال بهمان حجت و برهان ناظر شوید و بخواهید ان را تیم لا تنفروا با

الله خلقكم باسمه ان انتقم من الناصين وهم جنين باسمه سيفرايه
 ان يا حرف الثالث المؤمن بمن يظهر له خبر اجله وهم در رساله
 جفریه که مخصوص او از سماء هوییه نازل شده و در صدر رساله
 مکتوب و هن صورتی مانند نازل کحضرت الاسد والفرد الاعد المستشرق
 بالتور الصمد اسم الله الديان له الواحد المعتمد وبعد سيفرايه خبر ذکر که
 ان يا اسم الديان هذا علم مکنون مخزون قد اودعناک واثبتناک
 عزاً من عندنا اذ عین فؤادک لطیف تعرف قدره و تقرر بهانه و
 بعد میفرماید عز قدره ان يا اسم الاقبر لا تنظر الی ذلک شیخ الا
 بمشتر اختام نید همه را خیمه کیف یثاء و من درن آنچه ذکر شد کلمات
 قدس صمدانیه که در توصیف او نازل در کتاب مرجع فانظر و الیه
 این بنده نظر باختصار ذکر نموده ام را که وجه بصر گشا و ملاحظه

بوی هم خود نما که همان فعلی را که خود مرتکبی و بان عامل حال از آن
 متعجب و متحیر مانده ای چنانچه در آن را دنی میگوئی و فرد الاحد که از
 اعظم اسمای الهی بوده ابوالشرف نامیده و معذک اعتراض بر
 سلطان یفصل بالشیاء نموده که چگونه میشود حلاً مر شود و یا
 مراتب حجر گردد با آنیکه سدا له انفار حق نمود و در حین ورود
 مدینه به بین یدر الحش حاضر و با آنچه ابر بیان در آن یوم بان مقرر
 بوده اند اقرار نموده اند و معذک و رد علیه ماورد بلکه گفت با و وحده
 ننموده بر جمعی حکم قتر جاری نموده کتاب استیضه موجود ملاحظه نما^ئ
 قسم بافتاب معانی که در آن کتاب بر مظهر احدیه فتوای
 قتر داده با آنکه حکم قتر بالمره از بیان و ابر آن مرتفع شده بنص
 منزل بیان یک دو اقرار آن سچا بزده و حکم قتر جاری^{نموده اند}

من غیر اذن الله و رَبِّ مقتول شعر منه خیر من الف قائله چنانچه
 حال بر جمال احدیه ظلم باین وضوح و مبرهنی وارد و بقتش قیام
 نموده اند مع ذلک با طرف نداشته و چه ظلم را که بجهت عدل و
 مینج و معدن آن نسبت داده که شاید غل و بغضاء در صدوری بعضی
 از متوهمین بقانمایه و لکن غافر از آنکه و نه تحت ظلال اسما البصیر
 جلال یثقیل شعر بالشعر و لن یمنع البصار هم حجات العالمین و هم چنین
 بسید ابراهیم میفرمایند غز ذکر ان یا خلیفه فی الصحف ان یا
 ذکر فی کتب من بعد الصحف ان یا اسم فی البیان الی آخر تا نقل
 این بیان آئی که در ذکر او از قلم قدس صمدان جاری شده و حال
 بابوالد واهی مشهور شده با اسبکه خود افتخار مینمایند که مذکر که فی القلم
 در کتب ذکر شده اند و نفسیکه بخلیر در صحف آئیه و مذکر که در کتب

منزله و باسم اله در بیان قسم شده باحوال واهی تعبیر نمایند
 و در دوش که اعتراض از نفس مشتبه و عظمت نموده تغییر جائز
 نمیدانند قدرت الامر را مثل قدرت خود فرض گرفته اند و قلم اعلی
 را معطل دانسته اند قسم بطل میتم که قلم قدرت قهر حین در محو
 و اثبات مشغول و لا یعقل ذلک الا المنطقون که کت بحوال الرحمن
 ما یشاء و یثبت و عنده ام البیان و عجب از این نفوس که
 باین اسماء افتخار نمایند و از حق معرض گشته اند باین اذکار و اوصاف
 در نفسی موجود ما دامیکه از حصن امری خارج نشده اند و الایس
 لهم قدر عند الله علی قدر سواد نموده اند و از این گذشته کثر استیاء
 ذکر الله فی العالمین بوده و خواهند بود چه که کثر استیاء و بکینونتها
 اسم الله بصره و اسم او تعالی شأنه ذکر او بوده بین عباد و لم یزل

چنین بیه و لایزال چنین خلده بود فالذی تقدیر بالتقر والبهاء که اگر
 نمرد در نظر همه خلق را نابالغ مشایخ منعم هر آنکه در هر دین که از دنیا
 و وجه ابواب علم گشودم و جمیع خلق خود را از عرفانش عاجز و قاصر
 مشایخ نمایند و لکن چون اختیار موجود هر را مستور به کدک قدر من
 لدن مقتدر قیر قریب علی السبیل انتم خلقتم للقاء بعد استغنائی
 عنکم و وعده تم بنفسی و عرفانها بعد تقدیس عن عرفانکم و بشرتم بجمالی
 بعد استعلائی عنکم و عما خلق بین التمدت والارضین مفداک
 با و هن آسماء الیوم تثبت نموده از سلطان اسماء حرر و غافر مانده
 اگر کلمات ناظر به محال بیان از آسماء رحمن نازل و ثبت آن ظاهر
 که احدی را مجال اعتراض نه مگر مشرکین که مرض قیبر آن نفوس را از عرفا^ن
 و ادراک منع نموده و از این گذشته کلمات نفوسیکه الیوم محل المراء^ی

طائفه با کلمات من اتخاذتوه من درن همه لائفکم و لیا منزل
 نمایند تا بر عظمت امر مطلع شوید که لعل بر حجاب دم به مجرد و تمام
 ضرور نیاید و بد قسم بحق که لعل هرگز از من قبر اگر در احتجاب
 خود از منظر هر عز باقیه بمعاذیرنا لایقه متعذر شوند شاید و لکن از
 برای لعل بیان هیچ حجت و عذر در باقیه چه که سلطان احدیه
 ذکر ظهر بعد را با صرح بیان و اوضح تبیان فرموده است بنده کل
 بیان و انزل فیہ را بقول او منوط فرموده چنانچه از قلم برزاق قدم
 تحریر یافت فطوبی للعارفين و از جمله در بطل حق و اثبات
 باطل معرض باله با کلمات تمسک بسته و چون لایق نبود که
 کلماتش بعینه ذکر شود لذا حرکت علیه ما قلم الله و مضمون آن این
 است که از قلم عز صادر میشود محبوب شما صاحب بصیر بوده یا نه

اگر نفی شود حکم بصیر از منظر اکبر نه اظلم علی الله و اگر انکشاف قدم صاحب
 بصیر و علم بود چگونه میشود نفسی را وصف نماید و با سماء حسی ذکر نماید
 از مقام خود تشرک کند و از معرضین محسوب گردد اولاً آنست که
 قائم این قول حق حقیر ذکر را بضمیر ما بشاء نه است و قدرت محیط
 آلهیه را کما رنموده و چنین نفس العبد عباد بعبه و خواهر بود نبض نقطه
 بیان چنانچه از قدر بزرگتر شد **قَدَرُ اللَّهِ أَنْتَ الْهَالِكُ الْهَالِكُ**
وَتَوْتِنِ الْإِلَهِةِ مِنْ تَشَاءُ وَتَنْتَرُ عَنْ الْإِلَهِةِ عَنْ تَشَاءُ إِلَى أَنْتَ
عَاقِلِي قَدِيرُ قَدَرِ اللَّهِ أَنْتَ بَابُ السَّمَلَاتِ وَالْأَرْضِ لَتَوْتِنِ الرَّبِّ
مِنْ تَشَاءُ وَتَنْتَرُ عَنْ الرَّبِّ بِتَشَاءُ إِلَى أَنْتَ نَزَلَ حَالُكَ سُبُحَانُ
 در این کلمه جامع که از سازج فطرت سلطان اقدیه جاری شده
 چه بگوید اگر حق حقیر و غیر را صادق دانسته و سلطان مقتدره که

قائل است باینکه الوهیت در بوثین بلکه عظیم مقامات بهم
 عطا فرماید بر نفسیکه اراده فرماید و هم چنین اخذ نماید از نفسیکه
 بخواجه اله قائلیم بر آنکه خلعت وصف را از نفسی انتزاع
 فرماید این ذکر است که طایفه فرموده اند تخصیص با حد مزداشته
 و ندارد و اگر تب تخصیص وصف ناظر بر وجه را مغلول دانسته اند
 و قدرت محیط را انکار نمایند پس چه میگویند در میزرا است
 که بنص صریح در بار او میفرمایند ان یا حرف الثالث
 المؤمن من لظهر وجه و این بسی واضح است که حرف ثالث
 من لظهر وجه خبر جمله بعد از مرتبه از حروفات بیان و مرایای
 او عنده وجه مقدم بوده چه که خود نقطه بیان روح ما سواه فدا میفرمایند
 نقطه یکسان زمان من لظهر وجه اقرار است از قرآن فی السبیل

حال انصاف ده نقطه بیان صاحب بصیرت بودیانه اگر اودا
 صادق و صاحب بصیرت میداند چه انفسی را که باین علل و ارتعاع
 و ستم و ارتعاع در صدر کتب ذکر فرموده اند البته در زمانیه و قیامیه
 امر منحصر ان یا ذر عین واحد شدت عیوب الناس و غفلت
 عما فی نفک اگر گوئی از حق اعراض نموده اند از این حکم بر او جاریه
 بر فرض تسلیم میگوئیم حرف ثالث بمن تعلیم کرده که راهبر و اعراض از خلق
 بیان عنده حجه بجه نبش قلم امر اگر جایز است معرض و کافر و شرک
 شو پس چرا جایز نمیداند که مرآت از مرایا لا یحیی از حق اعراض
 نماید فیهما الذکر کفر و حجه واحد بر صبر این امر مطلع نه لو
 یطعنون لیعرفون و در توفیق و حیدر اکبر در قاء بقا ببدء نعمات
 تقدر فرموده فیار و حال من سیم و عین فی آیت لم یمن المتفکرین

بیان غزبیانه فوالله خلق الحجة وبرئ النسبة لوالیقت بان یوم
 ظهور لا تؤمن به لأرفض عنك حکم الايمان في ذلك الظهور لا نش
 ما خلقت الاله ولو علمت ان احد من النصارى یؤمن به بحجة
 قره عینای و احکمت علیه بالایمان في ذلك الظهور من حر ان
 اشهد علیه من شئ انتهى میفرماید قسم بمقتدره که شفاعت حبه
 قلوب را و خلق فرمودن را که اگر موافق بگویم که تو در ظهور
 بعد ایمان نخواستی و بر آن مشرق افتاب حقیقت هر آینه مرتفع میگویم از تو
 حکم ایمان تو در این ظهور چه که تو خلق نشده ای مگر از بار خدای
 آن شمس سماء یقین و هرگاه بدانم یک از نصاری موافق مشیت یغفران
 آن جمال حسن و ایمان باد هر آینه میگردانیدم او را قره چشم می
 خند و حکم میگویم بر او در این ظهور با ایمان از حر ان که طوطی شود از او

امر حال ای که بهر ملا خطه نمائید که امر چه مقدار الطف دارد
 بهر و رحمت منبسط آید چگونه قدر و حود و احاطه فرمهم که در باب
 نفسی از نصار که الیوم کافر و مشرک است بجز ایمان در ظهور بعد آن
 سدره الآثر را با لطف و رزق اعظم مبارک خود نسبت داده و منسوب
 ساخته اند و مفذک این هیچ ارض در چه رتبه واقف و ناظرند
 فسخی کم یا لا اذ غفلین فوالله عجب الیوم و لایه و سلطه یا یجری
 من قله المنیر که اگر قدر من فی البسین الیوم معرض شوند و منفیر
 از نصار من هر آینه آسماء قدر از لوح محفوظ محفوظ خواهد شد و اسم نصاری
 ثابت بخداوند باشد و ثبت و غنیمت کلام کتاب از جمیع گذشته
 آیا حکایت بلعام که در کتب آبر سطر است نشینند که با آنکه
 یک از او صیاری بنیدر قعر بهر و جمیع له اقطار عالم خفته مشرک و فرض

می‌شدند و طاعت را طاعت می‌دانستند و شترمارش جمیع
 دیار را احاطه نموده بود و چون جناب کلیم از افاق غز تسلیم ظاهر شد
 بمعارضه آن جمال احدیه قیام نمود و هم چنین یهودای سخن برطی که از
 حروف اشعر عشر انجیر بود حضرت روح را بید یهود تسلیم نمود زینهار
 از افستان و امتحان اگر آسید نشوید و در کفر حسین پناه بخداوند متعال
 برده که شاید الیوم از صراط واضح منحرف نشوید و بلغزید فطوبی للآبائین
 چه که امتحان برای کل بجم و خواهد بود واحدی از کندش خارج نه
 الا من شاء ربک اگر کنیم عدلش مرور نماید صد هزار جوهر نور را
 در ظلمت نفس و هو سر مشا هر نمائی و اگر کنیم فضلش به بوب فرماید صد
 هزار سیاه کافیه را بمقر عرش باقیه ملاحظه کن فرموده یا قوم مطیع نیستید
 و به مجرد و هم حرکت ینمائید بشنویید نصایح بدیعه آریه را و در لمر رسته

تبحر ننمایند و خود را بعباد لایقنا هر مضرب سازید و از بحر عظم
 موج برابر بقیع خود را مشغول کنید و از شمس غزبات بطل فانی قانع
 بشوید بیان حق را از لسان رحمن بشنوید اصدایوم بر بیان و اکثر
 فیه مطیع نه و علمه عندنا لوانتم من العارفين از سلطان مشمر که است
 اسما و بقول او خلق شده بقیص اسم محجب نشوید چه که جمیع اسماء
 بمنزله قمایصند بلسر اعلیٰ ^{من} بایشاء فضلا من غده و نیز عها تمن بایشاء
 عدلا من لدنه و لایست عها یفعم و انه لاهو المقتدر القدر و الیوم اکثر
 از اهر بیان عبد اسماء بین ید سر مذکور بجه و خواهند بود چنانچه اگر به
 اولیٰ النفس نفبه عارف شده بودند فو که اقر من آن در این ظهور قدس
 صمدان و تجا عز و جرات توقف نمی نمود پس معلوم شد که عارف
 بنفس او عبور و غیر نموده اند بلکه بقیص اسم او تعالیٰ شانه عارف شده اند

چنانچه آیامی نمیدشت و نفعه نفسه نظی هر شده و اورا شناخته اند
 و بر او وارد آورده اند آنچه را که قلم حیا میکنند از ذکرش و این عدم غفان
 نشده مگر آنکه تبدیل قیص فرموده بفراسم اعلی باسم ابهی تبدیل
 شده و اصدی عارف بآن نشده الا الذینهم انقطعوا عن کل
 من فی الملک و صعدوا الی الله لعلهم الی ان دخلوا مقر عز کریم
 او کت اولیائی تحت ظلال غنایتی و نزل علیهم سکنیه من غندی و هم
 علی صدور الاستقلال هم مستقرون او کت حفظهم الله عن رمی
 الشبهات و هم علی و سایه القدس مشکون و الی طرفه ناظرون
 علیهم فی مقر حین بهائ^{۱۱} ثم رعتی و غنایتی ثم فضله و فضاله و کذلک اختصم^{۱۲}
 نفسی و جعلهم من المؤمنین ارعبا سعی نموده که شاید از بدائع فضل
 رب الارباب در ظل قباب آفتاب قدس غنایت دارد شود

دوز حرارت نفس و هو را سیم و محفوظ نمایند این است نصیح قلم آخر
 فمن سمع فلفه ومن عرض فلها وانه لمقدس عن العالمين وای
 کاش که هر بیان در بیان فارسی که از قلم رحمانی نازل نظر نمیدند
 که شاید در این ظهور قدس صمدانی خود را از سبیل غایت ربانی
 و تسنیم مکرست سبحانی محروم نمیدند و بانی شهبات بر قلوب
 غیر طاهره وارد شده که لن تعرف ایامنا ای و اگر قلب بر زکوة
 بیزوال سلطان لایزال از شبهه بی مظهر شود فی الحین شبهه بی
 دیگر بیالاید سبحان الله باینکه هر بیان خود مقروضترند که نبوت
 بر رسول اله ختم شده و سنه ستین اول ظهور رحمت است بعد که روح
 آنکه حق حال نبفه لطفه و کینونه مشهود و از افق آینه انا حق فی الافق
 الا بهر ظاهر و طالع مجتهد ذکر وصایت و امثال آن بنمایند و بهیچیه

و کرم ما ترک من عمر الفراقان اراده نموده اند از شمر یقین را که در
 سما و قدس نیز وال خدا بجلال مشرق شده تر نمایند نیکو است
 ذکر این دو فرد در ان مقام از ضیاء الحق حاتم الدین دل
 بر دل و جان از قدم تو خجسته قصد این دارند این گل با رها
 کر حد پوشند خورشید ترا بگذارید این اقوال لایغیه را و با صبر امر
 و ما بحق به الاسما و ناظر شوید ظهور قبلم نمیراید اگر ناس ضعیف ^{ملاحظه}
 مشاهده نمیشدند هر آینه ذکر مشیت نمیفرودم حال تقدیس امر و ارتقا
 ما را در اسم لکم را مش همنمائید و قدر و رتبه خود را ملاحظه کنید که حال
 بادله پست ترین عباد از اهل فرقان تمسک بسته و مستدل شده اند
 فوا حسرتا علیکم یا ایها الفلین بار بر آیام ظهور است و حق چون شمس
 فی وسط السماء ظاهر و زخرف از دنیا در ساحق قدس مشر موجودند

که محتاج بر صی باشد آنرا قسمت نماید و اگر سیکوئید در امرش محتاج
 بر صی است به البغی منکم علی وجه المرهین القیوم چه که امر طائف حول
 نفسش نمهند و خواهد بود و لن یفارق منه ابدًا ایانکم ان تجعلوا له
 وزیراً و نظیراً و صدّاً و ندا و وصیّاً و قریباً و مثلاً و در بیان این
 همای و واحدتم به نفسکم جمیع را محو فرموده اند این است که ذکر
 مرا یا در بیان من قبر الرحمن نازل شده و از نام محدود نبوده و بخوابد
 بعد امید داریم که از رشحات سما تقدیس مطهره تسبیح بر قلب
 غیر مکرره مبدول شود که شاید از اشعار طاهر شده بمنظر ملک
 اسماء و صفات توجه نمایند و در وجه یا قوم مقصود از ذکر این برای این متقنه
 و ادله محکم و کلمات غیر متشابه اثبات نفسم نبوده چه که هر نفسیکه با
 عما یحیی بصره منور فائز شده البته انوار شمس را بر آنکه در پیش علی حقیقه

أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ تَحْتَ فَرْمُودِهِ شَاهِدِ مَنِيَّاهُ بَلْكَ مَقْصُودِ مَنْ
 يَأْتِي فِي الْمُسْتَغَاثِ تَالَهُ إِذَا سَبَّ قَلَمُ وَأَنَا طَلَعْتُ مِنْ عَيْنِهِ وَكَبِدُ وَعُرْوَةٍ
 وَدُمِي وَعُظْمِي وَجِلْدِي بِمَا يَرِدُ عَلَيْهِ مِنْ هَوْلٍ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ نَزَّاهُ وَابَالَهُ وَحَارِبُهُ
 نَفْسُهُ وَجَادِلُهُ أَبَايَاتِهِ وَأَنْكَرُهُ أَفْضَلُهُ وَأَفْتَوَاهُ عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ فَطَرَهُ لِقَابَهُ
 الْآيَاتِ وَالْحُجُجِ وَالْعَلَامَاتِ فَوَجْهَهُ فَقَلَمُ مَا لَا فَعْدَ أَحَدٍ مِنْ مَلِكِ الْقَبْرِ
 وَارْتَبَتُهُ مَأْشُوقٌ عَنْهُ هَيْكَلُ الْعِظَةِ رَدَاءُ تَصْبِرُ وَلَكِنْ أَنْتُمْ تَمْشُونَ عَلَى وَجْهِهِ
 الْأَرْضِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ فَافِّ لَكُمْ يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْ تَالَهُ يَأْخُذُكُمْ أَنْ فِي
 الْكُذْبِ رَوَائِجُ وَكَذَلِكَ فِي الصِّدْقِ لَوْلَا أَنْتُمْ تَطْرُقُونَ قُلُوبَكُمْ وَأَسْمَاكُمْ
 وَتَسْتَنْقِوُا التَّجْدَانَ رَأْسَهُ لَمْ يَكُنِ الْقَدِيمُ قَلَمُ تَحْيِيرَاتٍ كَمَا جَرَّدَكَ
 نَمَائِدِ وَحَالِ أَمْرِ بَقَايِ رَسِيدِ كَمَا سَازِجِ رُوحِي كَمَا أَرْمَلِ خَطَابِ
 اِبْنِ كَلِمَاتِ عَالَمِينَ وَاقِعِ شَوْخِ خُودِ رَا حُزُونِ شَاهِدِ مَنِيَّاهُ بَابِ

باستماع ادنی کلمات مشغول شود که چگونه میشود ذنب راعی اغنام
 شود بگوار فقیر بلبصر ادلاً راعی را شناخته و دنیا را سالها
 ذیاب را عر شام بوده چنانچه بعد از ظهور تیر آسمان را فرقی سماء مقصور
 ادراک نموده که متابعت قومی میفهماید که صد هزار مرتبه ذنب
 از آن نفوس غنّه که ارجح بوده چه که بقدر آن ذیاب منظر ربّ الارباب
 بتمام ظلم شهید شد لفظه الله علیهم و علی اتباعهم و اگر گویند قدر ظهور
 متابعت انقوم مجر و غنّه که مقبول بود بعد از ظهور و توقف انقوم
 در امر الامر از نار محسوب شده اند حال هم در این ظهور قدس صمدانی
 همان حکم را جاری کن بشنود لفظ الامر و قلب را از اشارات
 کلمات اهر حجاب مظهر سزید بگوار سنب گان هوس قدمی
 بسور خدا بردارید و از ارض ظن بهوای یقین طیران ننمایید

ان يا قلم القدم دح حينئذ ما اردت ان تذكر لعل الله ثم اذكر احي
 الذر حارب نفسك وجاهل بابايت الله كيون ذكر للحالين
 لعل يفتح بذلك البصار الذين ارادوا الوجه في العشر والاشراق
 وما زلت اقدحهم في هذا اليوم الذي فيه التفت لسانك بالذمي
 نفسي بيده كم بيت سنبه در تعليم و تاديب و تربيت و حفظش سعی
 بلیغ و جهد منبع مبدول شد که ذکرش ممکن نه تا آنکه هجرت
 واقع و باین ارض وارد شدیم چند رکعت سید محمد صفه
 از بیت الله و حصن حبه خارج و بمقدور مستقر و آخر قوله
 الذر لا اله الا هو در صد قطع سوره باینه برآمد الان الله
 خافیه نفسه و شهر مکره بین المهاجرین و ارتفع الضحیح غشاها
 و ذکر در وصف و کبر و این عجب بالمره از جمیع گذشته خارج شده که

شاید حرارت حین بنفیرد و باز بغضا ساکن شود و در بیت و حده
 ساکن شده و البلب خروج و دخول برقرار شود و در نیمه و دلیل
 حرم جمیع از اجتماع این امر منکر در نوحه و نذبه مشغول فوری لن بقدر
 ان نیکر ماورد علینا ولن یستطیع ان یسمعه احد من المجین
 و در حین خروج که نفر برابر خدمت متین شد در نفر مخصوص از وی
 مذکور و مکلم و کینه نفس برای خود و هم چنین در اهرام معدوده که
 از حرکت علیه میرسد مابین قسمت شده و بعد کل متفرق
 شده در اماکن متعدده ساکن و این عهده در بیت و حده جاس
 مغلق الباب و مرضی الحجاب و ابد آن نفسی از اجباب و غیر معاشرت
 ننمهم باب لغامدود و جمال بقا مستور و بعد از ستر لقمه سید
 محمد یا خور موت و نفس که سبب غلظت اشکال این حشر

و آنچه عه و مکر مشغول شدند چنانچه نفسی را نذر اهرام فریب داده که
 ببلاد رود و آنچه از کتاب منجم اند بسدر امر نسبت در دیگر
 تفصیل بسیار ولیکن اشتغال باین اذکار را جایز نمیدانم البته
 شنیدن باید بقدر ضرورت اظهار میشود که مبادا اناس از کلمات
 کذب فائیه از صراط امریه بلغزند تا آنکه نفسی را سدا نام شد
 نزد بعضی رفته تفصیل امر را ذکر نمود و چون مر اسلا تیکه باد همراه منجم
 مشاهده منجمه جمیع را تحیر دست داد چه که آنچه عامر شده
 بحق راجع منجم اند و هم چنین رساله در ردیه نوشته که بطرف
 برده انتشار دهند و الله الله لا اله الا هو بمنبر صبیان برادنی تکلم نموده
 لوانتم تعرفون و آنچه را بزعم خود در ردیه نوشته اند که مشیت این
 امر اربع بصره لوکان الناس بصره فی کلماتهم یظنون و دیگر چه مقدار

مفتریات بمیک اسماء و صفات نسبت داده اند و آنچه در این خبر
 با صد شجره ربوبیه راجع نموده اند اشکوا شجره و حزنه الیه اذ انکلم
 لسان له و یقول مهن من ماء صافه لیطرحه عن مؤلایه لمضین
 و مهن من ذی سیف لسان یفتح بالبیان و یدفع عن فناء شجر
 المشرکین و مهن من ذی استقامه ینصر فی هذه الايام ثم احاطت
 المکرین و مهن من ذر انقطاع یحیر فیه یغیر و یقطع عن الحین
 و مهن من ذر بصیر لیطرح فی المرد و ماورد علی من جنه شیطین و مهن
 من ذر علم قلب یقیق طاهر لیسک بجهاد و بماورد علی من مؤلایه
 و مهن من ذر علم لصدی سیوف الرد و البغضاء عن وجه الله المکرم
 الحسیر ان یا قلم الاعمال قتله الحسن انی ما استنصرت من احد
 حین الذر حارب مع مؤلایه و کان وجهه ذک شریف و علیم

و کما استغفر من احد و تأمر به العباد انهم المین الالبوغهم الذرة
 الفضل من من ذلك ان الله تفضل حميد بارر رسا متقدده
 در دسلطنه اصدیه نهشته اند تا که بطریق کمال اعمالهم و خدای
 سحیرهم فی الدنیا و الآخرة و هم لا یعرفون و آنچه را سبب
 و علت اعراض ناس دانسته اند باین عبه نسبت داده اند از جمله
 نسبت دنیا و این بر مژده شعور واضح بوده که این عبه در باین
 معرضین چون شمر واضح و لائح بعصه و قسم کمال قدم که در هیچ
 صبح امید نبوه که لیدر ادراک شود و هم چنین هیچ لیکه گمان مشاهد
 فجر نه چه که مشرکین کمال جد در قطع سده رب العالمین بعصه تا
 آنکه شمر قدرت یدیه فوق ایدیه هم زرافق جیب عظمت شرافق
 فرمود و مشرکین مغلوب و جمال الله الهی الغالب علی کل شیء بر

عرش قدرت و اقدار مستور و با عز از تمام از عراق حرکت نمود
 و این معلوم بود که اراده آن بود که و حد عازم اسلام بولشوم چون
 جمعی جزع و فزع را محصور نموده بعضی اذن خروج داده شد بعضی
 هم من غیر اذن حرکت نموده تا آنکه وارد ارض مشهور شدیم و
 ابداً بدولت علیه مطلب اظهار نشد و هر نفسیکه بین پدر حاضر شد
 ملاقات و ملاقه و الا فلا چنانچه جمیع اتماع نموده و در نفس مدینه
 کبیر هم شنیدند که اراده آنرا چه بود تا آنکه چند نفر مستضعفین
 حفظاً لآنفسهم و لآلهم مضطرب شده و جزع نموده لذا
 ترجماً لآنفسهم حکم بدانازل حال که نام یک از این امر متعلق
 بدنیابهم بار قیاس نفس نموده اند که کت صفت لآلهم است
 الکذب لعدو الا لشعرون فرجه الذکر لا اله الا هو قلم حیایه

از آنچه عامر شده اند و اگر در بصر یافت شود از سر شعر است
 که از قلم جبر و بغضا ظاهر شده مقام و شأن معروضین مشهور
 گردد و سینه قبر شعر جناب لاکچر و جناب سلمان سؤال
 منعم اخراج جناب نوشته بعد سید محمد مصطفی بن میر خا
 و مذکور داشت میرزا علی ملتفت مضر شعر نشده و مصلحت نیست
 این کتب سلمان داده شود این منبر سکوت نموده بعد با جاسی
 میرزا احمد نزد اخراج در بیت کلیم ذکر نمودند اخراج بعد از کلمات
 لایقینه بالاخر متعذر شد که شاید سطر صدر شعر را غلط نوشته
 باشد بعد شعر را ملاحظه نمودند صحیح نوشته بود و آن نوشته نزد
 سلمان موجود است و جمیع ملاحظه نمودند ابدان نفسی شاعر
 نشده چه که در محبت و همیه متعجب حال ملاحظه نمایند

تا مقدار معرضین معلوم شود و معذکب بمصدر و منبع علم ربانیه اعتراض
 مینمایند و الذرق است ملکوت التقدير علی فناء بابه که کسر است آنچه
 قلم جابر ننوشتند بهمین نحو بصر و خواهر بود و لکن عمت البصار
 احجاب الوهم والامر و لذا لا یلتفتون الا للذين جعل الله البصار لهم
 مطرا عن الاحجاب و بهم بصر احدید فیقرشی بنظر و است
 از عبارت ملاحظه نمائید که ضم بمقامی رسید که قلم علی با سبقت
 مشغول شده چه که ناس ضعیف و نابالغ مشاهد میشوند که مباد
 از کلمات جعلیه معرضین از جمال مبین غافل شوند و الا اگر
 فی اجمله شعور و بصر ملاحظه میشد ابد آذر معرضین و ملاحظه منتهی تحریر
 نمیشد چه که ایوم قلم مکلفند که در نفس امر و مایلین من عند
 ناظر شوند و من صعد الی ذلک المقام بشهد بانه هو القاهر الباهر

المشرق المضيء في وسط السماء يحكم ما يشاء ولا يسئ فيما اراد
 وانه هو المقدر المختار واز جمله نسبت ظلم باین مظلوم داده اند
 حال در همین فقره تفرغ نماید و نصف دهید جمیع اهر بیان
 باین عبده ملاقات نعم و بخشیم ظاهر دید هرگز بفر نفس راضی
 شده لا فو رب العرش لو انتم تنصفون وقد كان نفس الرحمن
 في فم الثعبان عشرين من تسنين ومفدك ابدًا اظهار شده
 و حال هم اگر این محتایب محمول دید نمیشد ابدًا اظهار نمیرفت
 و بشهد بیک قدر من یعرفنی و كان على بصيرة منیر بیست سه
 اخور نزد این عبده بود و احدی از او مطلع نه و مع قدرت بر او و
 اطلاع ما فی سره و قلبه کمال شفقت در حقش معمول شد و بشهد
 بیک قدر الاشیاء ان انتم تسمون ولكن چون ناسر

متقلد و بلبصر یافته اند که با بیگانه کلمات اراده نموده اند این فقه را از
 بحر الجور منع نمایند و بر جمیع اهل بیان و غیره واضح و برهنه که این
 عجب با صدی معاشرت در این ارض ننموده و هم چنین در ورود
 مدینه کبیر الا من حضر بنیدینا و ما حرک لسانه الا علی الصیحه ام
 الی جبروت الامر مع ذلک نوشته اند که نزد اهرسته ما را راضی
 نامیده اند فوالله الذی لا اله الا هو که خود این نفوس معرضه نزد اعجام
 نسبت بران ایمان بسته رحمن داده اند و عند اهرسته و جاست
 نسبت رفض حال نفسی خالصانه بیاید صدق و کذب معلوم
 نماید و میزان حق و باطل را بصدق و کذب همین قول قرار
 میدهد اذ اینادرسان القدم من عرشه الاعظم و یقول الحق
 اول ظالم ظلم نقطه الاول فی ظهور الاخر و کفر بآیاته و حارب

بنف و جادل بسلطان و اشرك بذاته و احمه كلمات و اعرض عن جماله
 و كان من المشرکين في الواح الله من قلم القدس مكتوبا فوكته
 در هر وقت از اوقات که در ارض طای و یا عراق و موضع دیگر حرف
 در اخذ این طایفه مذکور میشد آخر خود از عراق با طرف میرفتند
 چنانچه اکثر شیند و میبندند و این عبه و حده باین اعدا
 بهم تا آنکه از قدرت ربانی امر مرتفع شد و جمیع از نفوس
 خود مطمئن شده از خلف ستر برون آمدن اول کار که بآن
 مشغول شدند قطع سدر امر به و چون خود را خائف
 و خاسر مشاهده نمودند هم از ادا بعد با طرف نهشته و اراده
 خود را باراده و سه و شش نسبت داده با اینکه این عبه حکم قتل را
 که باین این فقه شهرت تام داشت مرتفع نمرد و در اکثر الواح

من قلم اله جاری شده البته بنظر بعضی رسید و از جمله سؤال
 شده که مقصود از انصرتیکه در آیات بدلیه آیه نازل شده
 چیست و انزل عن حقه العرش فی جوابه این است که سواد آن
 بعینه ذکر میشود و هوذا مقصود از انصرتیکه در الواح منیع ذکر شده
 معلوم اجزاء له بوده که حق جل ذکره مقدس است از دنیا و آنچه
 در اوست و مقصود از انصرتیکه این نبوت که احد نفسی محاربه و یا مجادله
 نمایه سلطان جلال جمیع ارض را از بر و بحر آنرا بید ملوک
 گذشته و ایشانند مظاہر قدرت الهی علی قدر مراتبهم و اگر در ظل
 حق وارد شوند از حق محسوب و من صرن ذلک ان رب العلمین
 خیر و آنچه حق جل ذکره از بر و رخ خواسته قلوب عباد اوست که گنا
 و صیحه و غزائن خبر آیه اند و لم یزال اراده سلطان لایزال این بوده

که قلوب را از اثرات دنیا و مافیها و الهیها طهر نماید تا قابل
 شوند از برابر انوار تجلیات ملک اسماء و صفات پس باید در
 مدینه قلب بگماید راه نیاید تا مرست بمقر خود شتابد یغیر تجلیات
 نه ذات و نفس او چه که لازمال مقدس از صعود و نزول بهم و جوله
 به پس نصرت امر به الیوم عتراض با جدی و مجادله بنفسی و محاربه
 مع شیئی نبهم و نخواهد بود بلکه محبوب آنست که در این قلوب بسیف لسان
 و حکمت و بیان مفتوح شود نه بسیف حدید پس هر نفسیکه اراده
 نصر الامر نماید باید اول بسیف معان و بیان مدینه قلب خود را تصرف
 نماید و از جمیع ماسوره او را مظهر سازد و بعد بر این قلوب توجه
 کند این است نصرت امر به که الیوم از مشرق اصبح ملک
 السماء و اشراق فرسم ابدافا که محبوب نبهم و نصرت و آنچه از قبل

ذکر شده من غیر اذن همه بهم بابر الیوم باید اجبار الهی باشد در
 مابین علما ظاهر شوند که جمیع را با فضل خود برضوان خدا بکمال هر سبب
 نمایند قسم بافتاب صبح عز تقدیس که ابد حق و حقا و که فریب
 باویند ناظر بارض و اموال فانیه در او نبهم و نخواهند بود چه که بقدر
 تصرف در ارض بود البته قادر و مقتدر بهم و بکلیه جمیع عالم را تصرف
 میفرمود و لکن سلطنت بسلاطین غایت فرهم و حکمت متقربین
 و عرفان بعارفین و حبس قلوب علما خود را مخصوص خود مقرر داشته
 و بدون آن ناظر نبهم و نخواهد بود و این هم نظر بغایت کبریاست
 که شاید نفوس فانیه از شئونات ترابیه ظاهر و متدلس شوند و تمام
 باقیه که رضوان عز احدیه است وارد کردند و الا آن سلطان
 نبفه لطف مستغیر از کل بهم از حبس ممکنات نفی باور ارجح و نه از

خُشَن ضرر باد واقع کُتر از اکثَر تَرایه ظاهر و باور ارجح خواهند
 شد و آنجمله فاسد متوحد است و ابر مقرر خود که مقدس
 از مکه و زمان و ذکر و اشاره و دلالت و وصف و علو و دنو به
 مستقر و لا یعلم ذلک الا کثر ذی فطن بصیر انتهى مفذلت آنچه
 را خود می و فاعر به بحق تعالی شأنه نسبت داده اند مع آنکه بر
 کثر واضح است که حق یغیر مایش و به و بر هر چه حکم فرماید قادر
 و لیس لاحد ان یقرض علیه و مفذلت فوالله الذی نفسی بیده که
 ضرر بضر نفسی به و یثبذ ذلک قلم همه ان انتم تشرهون و از جمله
 در کتاب خود ذکر نموده اند که این عجب درس خواند و این کلمات
 منزله از علم الکتاب حاضر شده چنانچه در احیان هر ظهور اینگونه
 کلمات نا لایق مذکور شده چنانچه نسبت بظهور قلم همین نسبت را

داده اند و من قبله به محمد رسول الله انما یطعمه بشر ان الذی یطعمه
 الیه اعجز و هذا ان عربی بین حال نفسی در قریه یلوان و عراق
 تفحص نماید تا صدق و کذب معلوم شود فوید لهم و بما هم به یفکون
 از بنجر دان منبع این علوم ذات قدم بصره و معین این حکم نفس
 الاعظم لوانتم من المستعین و اگر بسمع فطرت استماع نمایند آنچه
 در حین ظهور نقطه قلب و غز علیا و جبال عصر عتر اضا علی وجه بان
 تعلیم می نمودند حال هم همان کلمات را استماع نمایند فوید یاقوم
 از لاکون تمجید آفرین امر و ماورد علی فیالیت ما ولدت من امی و ان
 ولدت ما رصفت و ما صرت کبیرا و لکن ظهر ما ظهر و نزلت جنه
 الوحی و قضا الامر من لدی وجه الوجود القهار یاقوم اسمعوا قولی ثم اخرقوا
 الاحجاب و لویون مرا یا اهل سلمات و الارضین انکم ان لا یمنعکم

شیئا عن نفحات تلك الأيام تالسه لن يعاد لها كذا من الأبدان

ولا خزان الاختراع وكان الله على ذلك شهيد وعليم قسم

بافتاب فلک باقی که اگر امر بدست این عبد بود یک آیه مابین

انقوم تلاوت نمیشد چه که ناس با افطرت اصلیه الله منحرف

شده اند و لکن که قضی ما اراد و بعضی ما شاء لا اراد المشیة

ولا مرد لقضائه وانه بقتضی حکیم و اگر نه این بود که لهر این جملکت

مضطرب ملاحظه میشد هر آینه اذن داده میشد که مابین پدر و

حاضر شوند لیست شد و اما لا شهید احد من العالمین و از جمله گذشته

که مقام شمسیت در طمرات واقع میشود و این رتبه فوق مقام

و هم چنین از این مرآت شمس شرق سبحان به چه مقدار باس

ج هر فرض نموده مع آنکه بسی ملاحظ و مشهود است که خلق مرآت

و وجه آن بجهت آن بصیر که محاسن از اشباح و امثال نماید
 و بر هر ذر بصیر ملاحظ است که ظهور عکس امثال و اشباح
 هم در اول نفی نبضه تحقق نداشته و ندارد و این فقره بر هر آنکه
 ظاهر است تا چه رسد بذکر بصیر مغذی باین عبارات که قوله
 لا اله الا هو هیچ جا باین تکلم ننماید در رساله خود نوشته و اراده
 نموده باین کلمات ناس را از موجد و محقق آسمان و صفات
 محروم نماید و این نیست مگر آنکه عبارات در بجز و هم و هو ^{مستغرق}
 دیده و گویان نعمه که آنچه مذکور دارد مسلماً مقبول است و الا با ^{تکمیل}
 که کذب آن اظهار از شمس در وسط آسمان مشغول نمیشد و شمس
 باین شده که نقطه بیان روح ما سواه خود را در یک مقام مرآت کرده
 ناسیده و لذا مرآتیت فوق رتبه شمسیت است افلا الذر نطقنی

باحتق و شرف عن افق القدس علی العالمین که اگر نفسی در این یک
 فقره تفکر نماید بر جمیع مطالب این همه رعا مع مطلع میشود اولاً
 اینکه آن ذات قدم بقدر اسماء خود را مرسوم فرموده و کف
 صفات موصوف چه از اعلی مراتب اسما و چه از ادنی مراتب

آن چنانچه در ابتدا در احسن القصص میفرماید قوله خبر کبریا
 احمره الله انزل کتاب علی عبدک لیکون للناس سراج و ما جا
 حال می تواند کسی قائل شود که رتبه سراج فوق شمس و یسجد لا والله
 نمیگوید این سخنان را اگر نفسیکه بر هوا نظم ننماید و بخوابد در قلوب

صافیه منیره مشبه القا نماید فبئس ما هم یفعلون بامر رب یقین
 دانسته که در آن ساحت قدس جمیع اسما در صقع واحدند
 چه که آن کینوس قدم در حین که میفرماید انار رب الارباب وانا

الأرض والسموات در آن منظر اکبر این هر دو در گیر تبه بعجم و خواهند
 بعد و این بیان ازرق لطف صفر اقلوب مکرده ادراک نخواهند
 نمود چنانچه آن جماعت دم نمیزاید قوله عز ذکره قمر تنزلت
 حققت انشرا نادر و در منظر انشرا نافت رب و مرب
 کثر ذی رب لا ستغفرن له عن کلماتها و آنکه الهی در این ^{جمله} برای
 انشرا حال در کمال بود در جهل و ضلال که کاس ذوق
 نشسته و سببه قدس مخموم داشته اید در نار بود محترق شده اید
 و از راه رفرف اعلا خود را شعله اید زهر حیرت که یک ^{در} آتش
 حکمت بالغه رحمت نظر کرده اید و در یک ^{الدین} حین در امر مالک الم
 بصیر منیر توجیه نموده اید کلمات رحمت که بمال انبساط و احاطه من
 در حد و نازل شده بجهات نفس خود چنان مجرب نموده اید

که السن عالین از ذکرش عاجزند حال در این فقره ملاحظه نمایند
 در از قلم قدس الامر جاری شده میزاید تنزل فرمودم تا بقایمیکه میفرمایم
 منم ذر و چون ذر منم انکه فرمودم منم ذر و منم ذر و منم ذر بلکه
 استغفار میکنم از این هر چه ذکر حال ملاحظه نمایند که انجاء قدم
 خنده و کعبه اسماء نامیدند مفذک میوان گفت که ذر و فوق
 شمس است و یا قلوب فوق رب الارباب فانصفوا ان انتم
 من النصفین فالله جل جلاله شمس کفینته و عن و بهانه که اگر در
 این کلمات مبارکه الهیه گفتار نمایند ابواب علوم الانبیا بر وجه
 قلوب مفتوح شود ثواب نیکه دیگر مضطر نباشید از آیه فلا تلهوا بها
 نامیه یا بذات وجه و مرآت وجه که جمیع آسمان در حق
 مساوی لا فرق بینهما و کثر این آسمان طائف حول مظهر نفس قدم

بجم و خواهر بجه شریسته در این حین اگر جمال قدم شجر را قبل آسماء
 حسن و صفات علیا موسوم نماید آنه لیکند و لیس لأحد ان یقرض
 علیه لانه هو المختار و ما سواه فی قبضه الاقدار لانه الا هو المفضل استجاب
 و دیگر آنکه هر خلق را مرایا لطیفه نمایند اگر شس کند آن مرایا
 را جذبات حب الامر جذب می نماید و اگر شس نماید من حب
 نازل می شود بر عین آن مرایا خبر که صادر می شود مابین آن مرات
 و بین عرفان امر پروردگار قائل علیهم بقوله خبر و عز آن اشخلق مرایا
 لطیفه ان میسها حب یجذب و آن میسها من حب نیز ان علیها
 خبر کجولن بنیه و بین امر تر به انقی اذ ان فکر و ایام الفاضلین و این
 بیا از انقطه بیان جلالت عظمت عموما فرموده اند و اگر تخصیص ناظر
 بحجاب سید جواد خطاب می نمایند قوله عز وجل که تولى ان

مرات اولیه در لم یزل از حق حکایت نموده و ولایزال کجاست
 نموده و هم چنین اورا علت اولیه فرموده اند و آنکه که این رتبه فوق
 کبر اسماء است چه از ذات اله و کینونته اله و ذکر همه و مرات همه
 چه که از قبیل نفسیه این رتبه را در حق رسول اله قائم شده حکم کفرش
 نموده اند زیرا که علت اولیه حق را دانسته اند و هم چنین در بار او نازل
 قوله جل ذکره آنا جعلناک نبیا علی العالمین حال با جمیع این مراتب
 و در صف که فوق آن در بیان ذکر شده اگر العباد بالله از حق عز
 نماید جمیع اقرب من آن از او مرتفع خواهد شد و اگر بر صغیر ملا حظه
 نماید کبر اسماء را در بیان کبر اسماء حسی نامیده اند و لکن لا یقللها
 الا المخلص و این تعلیمات ذکر میشود که هیچ ندانند که اوصاف
 منزله در بیان مخصوص نفس مرتبه بوجه بلکه در مرتبه ثابت مادی که

در نظر حق مستقر باشند و بعد از خروج هر محروم و ممنوع و هم چنین
در رتبه جناب قدوس روح لطیف فداه میفرمایند عز ذکر که بعد
هشت واحد از مرآت الهیه بر مقعد خود بوده و از شدت ناراحتی

او کسی قدرت بر قرب بهم نرسیده اند

حال ملاحظه نماید که هشت واحد از مرآت الهیه را در

نفس مبارکشان ذکر فرموده اند فکروایا اول

الافکار و در این بیان کنایه علمیه مستدر است

و این عبه مذکور نه هشت خوان من نمود نظم و

فرعون اکبر و هم چنین در جمیع مقامات

از قلم عز نازل که مرآت نبغه نفیست

نداشته آلتها با هم شمرشمن المزل و لایا

۱- هر که از این فکرها
۲- متصور است فکرها
۳- حقیقت شمس حقیقت
۴- آیه تمام از حقیقت
۵- آیه حین بعثت شوند
۶- آیه حین بعثت شوند
۷- علیه حکم آیه چه که
۸- که بر ایا بر افاضت
۹- شده چنانچه در شده و

واحد فرمهم نه واحد کلا باین اسم

موسوم فرمهم جز ذات قدم را در هر طرفی

مع ذلک نوشته تمام شصت و شش رتبه

مرتبت است و موسوم از مرتبت شرق میزود

فرموده یا قوم یا اهل عن اهل که در زمین قتل

تقرن نمایند بقیین شهادت میدهند که

این اهل از جهد صرف و بغض محبت ظاهر

شده قسم حکم یا قوم بالله انکم خلقتکم و ربکم که

اول بیان فارسی ملاحظه نمایند که میفرماید که

اگر مراست بگوید در شمس است در زرد شمس است

که شمس اول است که میگوید انستی مفید نوشته

۴

بشماره شمس که در آن بعد از این مختصر

بشماره شمس که در آن بعد از این مختصر

بشماره شمس که در آن بعد از این مختصر

بشماره شمس که در آن بعد از این مختصر

بشماره شمس که در آن بعد از این مختصر

بشماره شمس که در آن بعد از این مختصر

بشماره شمس که در آن بعد از این مختصر

بشماره شمس که در آن بعد از این مختصر

بشماره شمس که در آن بعد از این مختصر

بشماره شمس که در آن بعد از این مختصر

بقیه در صفحه بعد نوشته شده

که مرآت فوق شمس است و شمس در نظرهاستند فی الله یا قوم من هذا
 الظلم الذی ورد علی جمیع القدم من الذی یفخر ان یقوم بن یدیه فلما اشتهر
 اسمک لفر بآله المبین القیم و چون ظهور قلم عالم بود بر آنکه مرآت در
 ظهور بعد دعوی شمس بنماید لذا این حکم از قلم غرض دریافت و تقدیری
 در بحر کبر و غرور مستغرق شده که بکلمات قبل در علو شأن خود
 جسته و بر منبع و معدن و منظر و موجد و منزل آن معرض شد فبعدها
 للقدم الظالمین و بهم چنین خود را شجره عظمت نامیده و فرقه جمیع انبیاء
 نظر بان است که ناس را احق یافته و اگر از شجره عنده محسوب
 شود من شجره الترفیع لها ان تقطع و تقر فی النار الا بان یتوب الاله
 و یتخفف عما فعل و کون من التائبین و بر جمیع واضح است چه از
 مهاجرین این ارض و چه از هر فطن بصیر که بصر همه در امور ناظرند که این

کلمات غریبه از آن محموله کذب شرکیه جاری شده مگر آنکه چون
 این شمس بروج ابدع اعلا الزرافق فجر بقا طالع و بنغمه انا حرفه افق الابرار
 مابین ارض و سما و مناطق دین و دنیا تعجیر نمند و من حیث لا یعرب باین
 کلمات تقلم کرده که شأن فوق شأن اله از بر سر خفا ثابت نماید
 و هذا لن یکن ابراً لان ما حده مخلوق بامر و منجهر باراده و متحرک باذن
 و ما بعده الا عصب و رعیته و خلقه و برتیته و عباها هر یکون فوق شأن
 شأن لیثبته احد لنفسه و انه قام بنفسه لنفسه و عکوفه مقام الذی
 لا له فوق و لا تحت و لا یمن و لا یسار و لا امام و لا خلف و انه قد
 خلق الاجهات لامن جهه بمشیته و الاشیاء لامن مثال باراده
 و انه الخالق کثر شأن و نزل کل امر و یحق لدونه بان یفتخر بنفسه
 و انه لا یفتخر باحد من الموجودات و انه لهو المقدس المنزه المقدر^{لطاع}

لر قوم بشنودند ایم را و بر عجالم وارد نیادید آنچه را که در قدر الواح
 ممنوع شده اید تا که این است به قدرت منبسطه الهیه در احاطه
 فرموده مقرر حریف آسمان و الارض را و این است لسان حقیقت
 ربانیه در بر اعلا سوره عزرا حدیه تفسیر می نماید و این است قلم قدم
 که در ایام و لیالی سجده سر لر و معارف الامر از او جاریست
 و این است مخزن لسان حکم بالغه و معدن علوم الهیه و لم یزل و لا یزال
 در افاضه بوده و خواهد بود زینهار که خود را از رشحات فضلش محروم
 ننماید و متابعت هر نفس بے بصیری را واجب بشمارید و چنانچه
 در رساله خود مذکور داشته که به محض داشتن چند کلام و عبارت
 فاضل این دعویها منصفه و مقصودش از این کلمات فرغ فرمود این است
 قدس صمدانی بوده فوالله تفرق بالقدرة والاقدار که در قدر لیالی

وایم شکر آنکه مستلین اطفال را حروف بهجائیه تعلیم نمایند بهمان
 قسم در تعلیمش جهد منع مبدل شد فیالیت قومی لعلیون
 با صغر عده و حقیر شأن و کثر غرور و کبر قول و این بر هر ذی بصیر
 واضح و برهن است احتیاج بذکر تفصیل نداشتند و ندارد و از جمله
 نسبت داده که این نسبت بنقطه اولی استجلاف ادب تعلیم نموده
 و حال آنکه این عبده ناطق است در مابین سموات و ارض باطنی
 انا نفس و ذات و روح و هیكله و بهانه مغذ که چگونه میشود بان
 جوهر اعلی و ساذج ابر روح من فی محالک البقا فذل بعیر رضا الله
 تعلیم نمایم بار بعینه شکر مفرقان که در اول فخر خود نسبت
 در این طایفه رسول اله حبس ندارند که شاید باین مفرقات عبارت
 از عرفان نفس در فیوم المعاصی محروم نمایند چنانچه نموده و نمایند

لا اله الا الله على المفسرين بانفسه جميع عالم الآثار ببعده احاطه نمود
 وجميع له بر بیان بر این شاه و گواهند و معادل با نازل فی البسیا
 از انبیا و در ببع نازل و از راه بیان نفسی نه که اثر همه نزدش موجود
 نباشد و من حدیثی که آنچه در این ارض موجود کتاب از تحریرش
 عاجز مانده اند چنانچه کثیر بسواد ماند معذرت نوشته به حجت و عبارت
 فصر و چهار کلمه این دعویها نموده اند حال شما انصاف دهید قویکه
 که بشر شمس در وسط آسمان مشرق و لاوح و واضح است
 معذرت بچه جرئت و جبارت تکلم نموده اگر چه فوجیه الذی
 لا اله الا هو که این عبده ابداً اراده نداشته که آنچه از آسمان مشیت بدعا
 نازل میشود بسواد اشتها را باده چه که نظر مظهر بسیار قلیش هر میشود
 که قادر بر خطه آثار الهیه باشند لذا لا زال مستور میدانم و چه مقدار

از آیات الهی که در عراق نازل و جمیع در شط ^{محو} غرق شد و حال سعادت
 صد هزار بیت در این ارض موحود و هنوز سواد نشده تا چهره
 بجلد چه که این امور که مطلق بخود نمائی بوده لازمال این عبده از او
 مقدس بجه و خلده بود و چند مرتبه بعضی خواسته اند که آنچه
 موجود است مجلدات بموضع باطراف ارسال دارند و هنوز اذن
 داده نشده چه که هیچ یک از منظر آله نبضه مباشرتیکونه ^{سور}
 نشده اند چنانچه نقطه اولی روح ماسوا فدا خود نبضه عتبا باین ^{سور}
 نفرموده و فرموده اند که بعد با حسن نظم منظم شود و تفسیر نمایند ^{سور}
 فطوبی لمن یطیر الی نظم رباه و شکرت به فانه یطیر ولا ترد له من
 عنده ^{سور} رب البیان انتی و هم جنین از قبر رسول الهی که بعد از ارتقاء
 آنات قدم قرآن جلد شد و من قبله در تحسیر و با آنکه آیات

عز قدس شرق و غرب عالم را احاطه نموده باین کلمات تثبیت
 جسته اند و چهار کلمه تعبیر بنحوی که چنانچه اعمال حج در سنه کعبه مقده
 از قلم عز صدور یافت و مفذک ارسال نشد مگر یک سوره که
 بسوره حج معروف است هرگز این عجب در اشتها را میبونه امور اوقا
 صرف ننهم و نخواهد نمودشان نزول شان حق است و انتشار
 شان خلق و آنه لنا شر امر بید الناشر است من ملائکه المقربین
 لابد از خلف سر اداق عصمت ربانی عبارت از ظاهر شوند و آثار
 را جمع نمایند و با حسن نظم منتظم سازند و هذا ختم لاریب فیه و دیگر
 آنکه بعضی عبارات نوشته اند و نسبت بنقطه بیان روح ماسواه
 فداه داده اند و از کذب صراح و حینند بیره نقطه البسیان منهم
 و من کلماتهم و کان هم یثمد بذلک ان انتم لا تشهدون و چه مقدار

با سماء افتخار نمایند و اله الذر لا اله الا هو که مشبه این نفوس در ابداع
 دیده نشده شب و روز اوقات صرف نموده که کلمه ^{لے} در کتاب
 بیابند و تفسیر نمایند و این عبد در حین تفریق از اخبر یک حصه
 از خطوط و دوائر و هیا که که خط نقطه اولی بعد نزد اخبر سلام
 و پیغام منعم که چون تو بسیار مایله که بعد از عرض از حق با ثار آن
 افتخار نمائے که از نزد تو ارسال شد که این هیا که را بجهت بعضی از
 لاهر دیا مختلفه ارسال دار و اظهار شأن نمائے و یا آنکه هر نفسی نزد
 حاضر مشغول نشاد ہی چنانچه الیوم بهان عمر مشغول و بکنه بعضی کلمات
 مجعوله خود را بان کلمات منظم سخته لغیر نزل به اقدام لغایت
 بار از عیال از انیز است چشم برداریه و دل را مقدس نمایند
 چه که الیوم فضیله ظاهر شده که در یک یوم ولید اگر کاتب از عهدن بر آید

معادل بیان فارسی از سماء قدس ربانی نازل میشود و کذ کثبان
 الآیات علی ان عربی بدیع فاحضر و این بدر العرش لتشهدوا
 بصیونکم ولا تقربوا کلمات لهم بکلمات صرنا ولا تكونن من المرین
 علی بصیرة منیرہ یا قوم فاشهدوا ولا تفتنوا الارضه ولا تكونن من المرین
 شریکین ان لا اله الا هو وان نقطه الاوله عبده و بهاء کذ کثبان
 قبر من قلم حصه القل اعظم و اگر بجز همین یک آیه تمامه فائز میشد
 ابد از صراط عظیم که مستحب نمیشد چنانچه الیوم کثر از راه بیان
 شهادت میدهند و چون باین اسم مبارک میرسنند اذ اتوا حور
 و تضرب قلوبهم و تنزل قدامهم و يكون من المتقین تالله حق هیچ
 عیله نزد حق مقبول نه مگر باقرار باین اسم مبارک مطهر فطریه لکن اگرین
 و اگر سخن دگر آید در این افتخار نعمه و جناب هر دو عظیم باوندن

شده اند اگر چه این عبد افتخار این گونه امور را منقوض صرف و معدوم
 بخت می شوم و این نه از غرور و استکبار است چه که این عبد در خدمت
 شانی ندیده و نخواهد دید و لکن نظر با طهارت آن به ذکر شده
 چه که کینزات حروف با صلوات و امر بقوله سمعوت بهم و خوا
 به حق را لایق نه در اثبات ظهورش بغیر نفس و مایه نظر من عنایت
 فرماید چه که هر دلیر باقی ^{الیه} محکم بهم و خواهد بود و هر سبیر
 به نسبت الیه مستقیم و لکن چون ناس ضعیف مشاغل میشوند و غیر
 بالغ لذا این عبد ذکر می نمایم که آنچه از کلمات الیه که مخصوص این ام
 نازل شده خارج از حصار این نفوس بهم و خواهد بود و اگر ناس
 بهم الیه ناظر باشند همین یک بیان نقطه بیان عبرت آنه جمیع
 را کافیه است که میفرمایند آنرا تا حق فی افق الابر حیا نچه الیوم از رفت

ابره ظاهر و لائح و مشرقند و حینه بیجمع و سیر بر قدر مایقول و سیر
 به اختلاف اجماع و من دون ذلک شهادت در الواح ذکر فرموده اند
 و جمیع البقائت ان امر منهن اند و لیس واضح لمن کان ناظر البقائت له
 ربّه قوله تعالى شهد حسبه انه لا اله الا هو وان نقطه الاولی علیه و بهانه
 و این آیات دلیل است واضح و برهانیت قاطع و لکن لازمه المتوهمین
 الاخر را چه که متوهمین جمیع آیات را برهم تفسیر نموده اند و هم چنین میفرماید
 عز ذکره و آله اما عرض الهباء باسحق الاکبر قد کنت فوق مطلع یاقوته
 السیال فوق الطور و مقصود حق در این آیه منزل مبارکه اگر فکر رود
 بر علو ظهور ارفع از سطح مقدس میثوید و هم چنین میفرماید قوله عز و جل
 ولقد خلقنا فی حول ذلک الباب سجوداً من ماء الاکبر محمداً باله من الوجه
 و حیواناً بالثمرة المقصود قدره له سفناً من یاقوته لمرطبه الحمره و لا یرکب

فیما آلاهم البهائم باذن الله العلی وهرجه قد کان عزیزاً وحکیم
 حال سفن یا قوت رطبه حمراء بر بحر کبریا جادر و ساریت ابر
 لهر برها منقطع از ماسور شده در فلک احدیه و سفینه عز باقیه
 در آئید و راکب شوید که هر نفسیکه تمسک حُبّت باین فلک
 عنده از لهر اثبات و نجات و علّین در ضوان مذکور و هر که تخلف
 نمود از لهر نارد و هلاک و سجن و مایه محسوب زینهار دین را بدینا
 مدهید و یوسف عز احدیه را بالاء دنیا و آخرت مبادله ننمائید
 غفریب آنچه مشهوره مفقود خواهیم دید پس بکمال جد و اجتهاد نظر
 رب الایحیاء بشتابید که ملکن امنی جز ذلش نبهم و نخواهد بود و
 قوله عز کبریا و اما الظلام فهو من نار الشجرة اخضراء الموقدة من هذا
 العین تصفر لاقه قتلناه فی مکیمر المرء لما قد قدده فی کتاب خطا

من ابریه فخشینا ان یرحمها خذل الذر فی جهنم طغیاناً بل علما
 حال بسی واضح است که قمر بر این جمال نظر اندازد ابر طغیان نموده
 بشائسته جز علم الهی احدی آن نه و کاش بطغیان و استکبار است
 نمیفروند بلکه در قمر حسین درازند ام بیت الهی و حرمت شغل بوده و خواهند
 بود و لن یسکن قلوبهم الا بشری دمی بعد الذر خلقناهم و خطناهم
 لاعلاء امر و نصرت جمالی فلما اشد ظمهم و وجدوا الاطمینان من
 انفسهم قاموا علی قتله بطغیان عظیم فلما بلغت الذلک المقام نالوا
 عن خلف سر اذق البقا ان یاقسم الاعلی لا تجع امرک محمد و انذر
 حران ذکر قمر تاله قد نزل البیان و لا یصح ان یشرکیم^۶ کلمه لامر
 البدیع المنیع و لو لاک ما نزل^{جف} کن البیان و لا یصح ان یشرکیم^{جف} دعو الموءنه
 لان الذین هم ما آمنوا بک اموات غیر احیاء لا یسمعون و لا یعقلون

ولولیت علیهم کلمات الاولین والآخرین والذین اجاتهم الله بک
 اولک فی جنت قرؤوا کثر الکتاب ولن یحتاجوا بشئ سواک لان
 ظهور کشفه جعله رحمه صحتہ علی العالمین فلما سمعت الذاکتفت
 بمارقم من اصبح قدس منیر بار آیات عز احدیه در این اسم
 و ظهور زیاده از آنست که احصا توان نمود و معذک این همج طاع
 این اسم مبارک را بارض طافیر منعم اند چه که حضرت اعلی
 روح ماسواه فداه اورا ارض بهاء نامید و انقدر شعرند آشته
 که ادراک نمایند که مقصود حضرت آن بهم که اخبار فرماید از طرر جمال
 مقدس در آن ارض ای ارض میثی علیه البها و سکن فیها فی الا^س
 المشرق المنیر چنانچ این اسم مبارک را در قمر مراتب اسبق از قمر اسما
 ذکر فرمودند و بهم چنین در دعا قبر ملاحظه نمایند که اقدم اسماء

این اسم مبارک ذکر شده بقوله اللهم آت اسئلت من بهائک یا بهاء
 و هم چنین شنیده که با سماء جدید نامیده اند اول آنرا با این اسم مضمون
 فرموده اند و در هر شیئی اگر ملاحظه نمایند حسن آنرا با این اسم مذکور
 نمودند و مع ذلک ملاحظه نمایند که بغضایچه رتبه رسید که این
 اسم مبارک را بارش تفسیر نموده اند که ذره من ترا با خیر منعم و
 من خاتم و حقایقهم فاف لهم و بما فی صدورهم من نار احسد
 و البغضاء و یحرقون بها فیقر حین ولا یحرون و دیگر جناب
 قدوس جل شأنه الواحی چند در ارض بهشت مرقوم فرموده و اسما
 درشته و ابداً این عبده اظهار نموده و از جمله در این امر بدیع اخبار فرموده
 تصریحاً من غیر تعلیل توجیح قوله جل شأنه و اذا اطرا الرب سران
 افق البهائم فی ارض او ادنی فقهان ذلک الطلقة المتداخلة من

نقطه الباء طرزا و اذا قامت السموات سجدة بالسطر بالسطر السطرية
 فذلك من امرنا لا بهر العما قد كان طليعا وآن الواح مبارکه الآن
 موجه است و جمیع در ذکر این امر با صرح کلمات شاه و گوایند
 فورس العرش و العما که حیما منع است از ذکر این کلمات چه که این
 عهد لازال اراده ننهم که بکلمات قبرشانی از بر امر خود ثابت نماید
 لآن شانی شانه و آنه مشهور فی وسط السماء الاستقلال و ما من
 ذر لصر الا و قد لثیرد ویر و للعیالین له من نصیب قتال شانی
 شانه و قدرتی قدرته و سلطان سلطه و ظهور حجت و ماجر من قلم
 بر دانه کلا آن ظهور حجت و ماجر من قلم بر دانه و لکن نظر بخط عباد
 نابالغ تحریر نوی و از جمله نقطه جذبه جناب علیها السلام و الله اعلم
 مدتها بالین عهد لبعده دانه لقاء این غلام سلا مکتب دنیا و آخرت مبارکه

نموده و ما را در است ان تفارق حق را قریب من آن و لکن قضی ما قضی
 وجه مقدار از آیات و اشعار که در این امر به مع ذکر فرموده از جمله در وصف
 نقطه از بهر غزل گفته گر براندازد به از رخ نقاب صد هزار پند
 ازل آید بدید و هم چنین در حدیث این عجب هم بسیار وصف نموده و فوق
 جمیع این بیانات کتاب مکنون نقطه اول روح ما سواد فله که قدر در این
 به بیع نازل شده و از نظر مستدکشته از خدا نخواهید تا آن فائز
 شوید فالذ نفسی بهی که اگر در حجاب الامر الیوم از آنگونه دلایل در
 کتاب خود مذکور نیست و نمک نم خربت که باین اوله سبب افضال
 خلق شود هرگز این عجب باین اوله استدلال نمینماید بار را می خواهد ای شایسته
 اعلا در ظهور اخبر او بشنویید و جمیع این دلایل را از قلب محفوظ میدارید چه
 اگر کلمات و اشارات و صف و کتب در این ظهور بدیع ربانیه تمسک جمیع

ابداً بجز هر غافل طلقه رحمن و سلطان امکان فائز نخواهید شد
 بلکه ناظر باشید بهمان حجت در نفس نقطه اولی خبر و عزت آن اتیان فرمود
 و امر خود ثابت نمود و هم چنین از قبر آن جلال قدم محمد رسول الله
 و من قبله ابن مریم و من قبله حکیم فوالله نفسی بید که یک حرف از
 آیات حقه اعتراف است نزد این عبده از کثر من فی السموات والارض
 و اینکه ذکر شده که در حین ظهور ناظر بکلمات و اشارات و دلالات
 و اسماء و صفات نشوید این حکم است که خود نقطه اولی روح را راه
 فذل فرمید و مقصود آن جلال اکثر استیسه مباد در حین ظهور اهر بانی
 بمثل اهر فرقان با حاد سیث و ردایات تمسک جویند و بمظهر و موجد
 و منزل آن اعتراض نمایند بادر اگر قدر در این ظهور ابداع انفع نظر
 نمایند برادر لا کصیر مطلق نشوید و مشاهد نمایند در از اول ابداع تا حین

چنین ظهور ظاهر نشده اگر چه نظر بعدم استعدا عباد اسباب منع
 هم موجه لیتقصیر به آنچه بر عن العرض و الروح عن الطین تامله کن
 الیوم اگر ذن از جبهه در صد هزاره سنگ مخلوط باشد و در خلف
 سبقت لجر مستور بر آینه دست قدرت الهی اول ظاهر فرایه و آن
 ذن جبهه را از افاضه نریه از رقم نسته که در هبوط است
 و روح که در اتم از و جذبه از افق شرق جمال رحمن طالع
 سر از نون نفس و نور بر دارید و مشا هر یک که چه ظاهر شده در
 ابداع زینهار گوش بنمیزد فرست قوم مدهید چه که الیوم اگر سمع ظاهر یا
 سوت میشوند از این طایفه آنچه را از این فرقان مرشدند و آنچه
 از اهر تدبیر و در خجیر استماع من عقل ملبه مهال افعال البینه
 بصیر ظاهر و باطن مشا به میفایند چنانچه الیوم که نفس حق محاربه نموده

و استیکبر علی ما خلقه در کلماتش مذکور داشته که اگر حق ظاهر شود چه از
 لایه بیان وجه غیر آن چه عبودیت و چه خیر چه سیاه و چه سفید این عبودیت
 است حرفی ندارم حال ملاحظه نمایند که این سخن در وقت مرگ
 که در همان حین به محاربه با جمال الله مشغول است و در کمال عراض
 معرض حال را تفکر کند و ملاحظه نمایند در محبت حق چه بیه
 و علامت ظهور حق چه این ظهور باین مظهر که اندر ارض عالم را حاط
 نموده از آن معرض و بر قلعه استیلا و بعد با سیف است مشغول شده
 لا اضر تو هم ناس من اول ظهور که علمای فرقان بسجده کبریاست و در کمال
 خضوع و خشوع در مقابل جلالت مشغول و نشان از اظهار بیستغفار که چون
 اسم حق مذکور میشد بر سجده استند و بکمال خضوع و تلاضع میفروزد و در
 همان حین تلاضع و خضوع بر قلعه فتور میزدند و حکم حق ایلان در

حقیقت حارر نبودند و بزبان مستقیم در چگونه میبود ما معرض از حق
 باشیم و حال آنکه شب که مر بجه ایم و روز که از حق سائیم هر
 وقت ظاهر شو مطیعیم و منتقد حال معرض بانه فو الله الذی لا اله
 الا هو و سر منظر نفس حق را بکین بغر و فحش او سیف غر و نفضا
 قطع نماید و در آن حین با کردن خاضع با نیکیه ناطق در حق هر وقت
 ظاهر شو من مطیع فورجه یا قدم سارا نا بالغ یافته که با نیونه نهیا
 لکلم نماید و انقدر سارا مستقیم یافته و حق در جمیع ظهور است ظاهر
 شد فتور بر قبضه داده و در هر حین به محاربه با جبار مشغول و معذ
 باین احوال لکلم نمیده حیرت آواضا علیکم بما غفلتم عن الذکر کان الله من
 کل ظهور و اشتغلت بالذکر فورجه که لکنتم مطلقا علیه لتفرن منه الف
 منازل و ستر الله بان فیض بنیر و بنیه و لیکم الارض التي اکرن علیها

عن حبس هؤلاء الفاسقين او لیکن فی دیار افر و آنه لذو فضا
 علی اهل و آنه لعن مکر شیئی قدر بگویند جهر نفس مجبور علی هر
 و چون نمیرد لایح و تدبیر فان او الیوم فائز نشد بلکه او را با جمیع
 چچ و بر این در عالم را صراطی نموده از راه ایمان نمیشهر منفذ کتب
 تکت حبه اراده نموده در رایت برای نفس خود ثابت نگه داشت
 اذ یکدیگر حکم اکثر الاشیاء و لکن انتم لا تشرون شریک خود
 اهر فرقان است که بقول رسول ربیب خود ثابت نموده و بر عرا
 عزت و حکم جابر و بنفس او وارد آورده که هیچ بصیر در ابداع
 ندیده و ادراک نموده است غیر نفس و هر از سلطان معلوم
 چشم پوشیده و بهر هوش تکت حبه در همین ذلت تورا کافی است
 در انکار نموده آیات را که بان دینت ثابت شد و با و افتخار مینماید

والبرابر خوش آن ثابت گشتن و مع ذلك شاعر غرضی اذالم یکن
 لکشان عندهم الا کشان الذینهم عرضوا بعد ما آمنوا و انکروا
 بعد الذی اعرضوا ان انت من اعرافین تاله اتی عروج الایمن
 راسه عن فعلک و انت ما استعرت بیک و کنت من اعرافین
 و جلس حرایات الغرافات علی اکرار من ظلمک و انت کون فی نفک
 من اعرافین تاله اتی نوح کثر شی فی نفسه و یبکی و کنت
 غفلة و کنت من اعرافین و انت الذی تذر المجرى بلسانک
 لتشتبه بالناس و تقتر مجوب الاولین و الاخرین لویفتح له
 لجرک لتشهد بان یظلمک قد علق المجوب فی الهراء و ترمیه فی
 حین بر حر حر و البغض انتم بهام الغر و الضال انتم برصاص الاعراض
 و کان لهم علی ذلك لشهد و علیهم اذا یفتح محو فی الافق الاعلی و یبکی

الروح فی ظرفی لا یبرئ ثم العظیم عند سدر المنته ثم عین النبیین
 والمرسلین امرست بهم غفر اقر من حین لبعد آخر درخه
 وافصال خود نظر نما گیرم بر آن گروه نابالغ امر که را مشبه نمود
 و جمیع هم ترا من حران لهم ساجد شدند چه نفع برای تو حاصل
 لا قدر تب العالمین جز خیر آن دنیا و آخرت حاصلند ایستاده و ندارد
 و اگر الیوم بر سر بریا قوت جاسر شود عذر که بر ارض بودیه کنفر فدا
 اگر بسبح فطرت استماع نمائی میشنوی که همان ارض که بر او جاسی پناه میبرد
 بخدا از تو و میگوید ارغاف بر چه صحبت و دلیر حق خود را تابستیم
 و حق من که الحق و به حق الحق را انکار میکنی فاف علیک و علی الذین هم
 اتخذوا لانفسهم من دون الله حبیب یحق موقوف نشود دیگر جوار
 قتلش قیام نمودر آخر بهر سینه در حفظ تو سعی نمودم که آن عالم بهر

بما فی قلبک و اگر آن اراده میفرمود مریض من بعد مفداک تنبئه نشدی
 و با طرف عالم فخر خود را بحق نسبت داده ا تا له نسبت در این قلب
 مگر انوار تجلیات فخر بقا و بر نفس راضی نه ان یا اخر اسمع نداء
 هذا الذی وقع من ظلمک فی هذا البئر الذی کن یکن لها من قعر و کان
 قیصر مرثی شادهم صارق من غنک و فی قعر البئر نذیر و یقول
 یا اخر لا تقصر باحکام کلا فخر ابن آدم باخیه یا اخر اتق الله
 ولا تجعل آياته ولا تحارب بنفسی ولا تقتر الذی جعل صدره خللاً
 لسیف الأعداء لئلا یرد علیک من ضر و کان ان یحفظاک
 فیقتر الیوم والایام و فیقتر بکبر و صبر یا اخر تالله اتق ما انطق عن
 الامر ان هذا الاوحر یدعی علمن شدید الروح غنیه سده المنقوی
 تالله یا اخر ان هی من تلقاء نفسی بمر من لدن عزیز حکیم

كلما اقبلت اليك لئلا تحدث من فتنه ليفتن به لعلها حفظاً
 لا لمراتب تاله رميت نحر رمي الشقاق وكلما تقربت بك لعل
 تسكن بذلك نفسك فمت على بالتفاق وشيد بذلك اركانك
 ان انت من الكسرين تاله يا غي كلما كنت صامتاً عن بدائع
 ذكر ربه روح القدس فانزعج امر وروح الاعظم تقطر عن
 رقدروا تقطر باحتي بين السموات والارضين ان كان نواذبي
 فلت انا اول من اذنب فقد ارتب ذلك الذنوبم كانا
 من قبل ثم الذر ثم بعد في ملكوت الاسماء ثم به محمد في جبروت لقصد
 ثم بانه في الملك الاعلى ثم في العظيم في هذا السين المقدس المبارك العزيز ثم في
 يا اخر فانظر في كتب النبيين والمرسلين ثم ما في اياديهم من حجج له
 وبركته ودلائله وآثار وظهراته وآياته ثم النصف في احكامه ولاكن

من الذينهم ظلموا نفسهم ثم استظلوا ليدخلوا النار والريب
 في قلوب المؤمنين تالله لما عرف حبسك بآية قدمت عليه ولئن سكن
 نازحه في صدرك خرج بنفسه وإلهه وحده ودفعه بيتا أخرى
 وغلقت على وجهه باب الدخول واخرجوك وكان فيه لمن لا كين
 ومفد لك أنشأ آخر ما سكنت في نفسك وكنت ما كنت و
 أرسلت ما أرسلت تالله أن أقلم لي حجر ليحجر على ما ذكرت
 وبما أقرت على أخيك تالله بذلك ضيقت حرمته وحرته وحبسه
 العباد فوق تشهد وترى وإن تكون حينئذ لمن الغافلين إذا
 قم عن رقد نفسك وهويك وقص شارب حمه وقلم ظفار
 البغضاء ثم تطيب من طيب الوفا ثم غل بمياه القدس
 وضع وجهك على تراب خضوع وخشوع وانا بته ورجوع محبوب

وقمر ربنا الذي فرطت في جنبه في هذا اليل والايام
 وكنت غافلاً عن بدائع ذكرك الحكيم اذا يا الهم فارفع اعجاب
 عن بصرك لا عرف نفسك واقوم بشاؤك واقطع عمن سواك
 واقبل الي وجهك الكريم ثم اجعل من عبداك الذين حببت لهم
 مقعد صدق عندك ثم ارزق من تسيم غنايتك وكثر فضلك
 ثم احفظ بعبداك المخلصين الذين ما التفؤوا بالدين ولا برياستها ولا بما
 فيها وعليها واقطعوا بانفسهم واسوالهم في سبيل بارئهم وكانوا من المنقطعين
 الى رب لا تدخر نفسي ثم خذ يد مرية قدرتك ثم انقذني من غمات
 النفس والهوى والهيبها واشتغالها ثم اجعل ملك النار علي برداً وسلاماً
 وروحاً وريحاناً ثم اكتبني من عبداك المنقطعين الى رب وفقني لخدمته
 وتبليغ اياته ثم اجعلني ناصراً لا ارك وحافظاً لدميت وناظراً

ثناءك ومعلنا بدائع الشكر افضلك وكرامك وانك انت القدر
 على ما تشاء وانك انت العزيز الكريم له رب لا تحجب من تملك
 بجبر غفارتك ولا تطرد من علق سبابة الرضا على جبر جودك و
 افضلك له رب لا تحجب عن منبع رضاك ثم ارضى بالاقرب بما رضيت
 ونزلت عن غمام فضلك وسحاب عزك مرتك وانت العطي قصير الاحوال
 وانك انت الغفور الرحيم له رب لا تخرج جبر عن قسيع الانصاف
 ولا تقبر عن برد الاعراف بنفسك الرحمن الرحيم له رب فاجبر قدي
 ثابته على صراطك بحيث لا انكر ما دعوتني به فقير اياك والوهاب ذرير
 وكتبك وسفارك وصي ف قد ركب النير له رب فاجبر فاضلا الى
 مراهبك وراجعا الى بحر غفرانك فلا تقربني عن جبر ثنائك وانك
 انت المعاد على ما تشاء وانك انت المقدر على ما تريد وانك انت بان لا انكر

ما حق به ايمان وثبت ذكره ورفع اسمه وبعث كنيته وخرجه حقيقته
 وكنت من المؤمنين ارسى لاثم من وقف لقاءه من جهته
 وتثبت بذم احسانه وفصلك ارسى فاجعل له كلمة من عنده
 لاكون متذكرا بها في نفسي والاشراق وفي قلمي كذا تنطقك
 لان المظلم في قعر الجب لغير تنقية لخطر الانصاف من سبيل اذا
 يخاطب به نعيم قدره الذر هيب عن شطر العرش وجعله رسولا من
 عند مع العالمين لانه لن يجد في تلك الايام من رسول ليرسله
 الى اهل البشائر امره ويجعلهم من الذين والمستبشرين لانه
 وقع في سجن الذر انقطع عنه اهل المدين وارضى القاصدين
 ومن حزن ثجن في برأيه الذر اطلع بعض الانفس المحصى
 العليم الخبير كذا قصصه من قصص الحق بانه تصدق المسلم لعلم

الایمن لر نسیم صبا چون قاصد سلا خطه نمیشود تو بر ریخته قمیص بها
 از رضوان بقا بر مریدین از اجابم مرور نما و به بیئات روح و آیات
 جلوه جمیع ملائکه کن که شاید بعضی از نفوس از جمیع منعم الارض
 و تعلق بان پاک و مقدس شده بفرح عظم راجع شوند و لکن
 لر نسیم بانقطاع تمام مرور نمائید اگر ضرر عالمین بر تو وارد شود صاب
 باشی و اگر نعمت آن بر تو نازل گردد توجه نمائید چه اگر از جهات حد
 و بغض ورد و قبول و سکون و اضطراب جمیع منعم الارض مقدس
 نشتر فکر بر این تبلیغ این امر منع و فائز سجده را در ربانی مرور کند که
 یا مگر کسان رب تکون من اعالمین بکوار اجاب دار اولی الباقی
 آخر قدر نظر ملا از توجه بدینا و شئون آن مقدس نمائید و بدین
 بصیرت در امورات ظاهر و شئون لامعه که از شطر عرش الهی ظاهر

و هر یک است ملاحظه نموده نظر نمایند که شاید در این ایام که سکر
غفلت جمیع اهل سموات و اراض را احاطه نموده خود را ببدنیه احدیه
الاکثر نشیند و از بهایع رحمت نیز و الشرح محروم نمایند که مبادا
نفوذ باله از مقصود اولیه رحمانی محجوب گردید و از معرفتین در کتاب
رب الالباب محجوب نشود من در آن شاعر باشی ففوز باله
عن ذلک با اولی الالباب جمیع انبیاء و رسد ناس را بسبب غفلت
جہلی رحمن دعوت نموده اند چه که این مقام عظیم مقام است بهمه و خواه
بجو قدر ملاحظه نموده در ارسال بر سر آئی که بچه سبب و جهت این
همای که احدیه از غیب بعرضه شهنش آمدند و جمیع این بلا و ورزایا
که شنیده اید جمیع را تحت فرموده اند تسبیح نمید که مقصود جز دعوت
عبد و عرفان جمال رحمن نبوده و نخواهد بود و اگر گویند مقصود اولی و

ظاهر آن بیم است نیت که این مقصود اولیه بیم و نخواهد بود چنانچه
 اگر کسی بعبادت لایق سموات و اراض قیام نماید و از عرفان لایق محروم
 باشد هرگز نفسی بعاقلین آن نه بخشید و نخواهد بخشید و در جمیع
 کتب مادیه این مطلب مشهود و واضح است و اگر نفسی عارف بحق
 نباشد و جمیع اوامر الهیه را ترک نماید امید نجات هست چنانچه
 نزد اولیای البصر واضح و مبهرین است پس مقصود اولیه از خلق ابداع
 و ظهور اختراع در راه رسد و انزال کتب و محمد رسد مشقت و لایق
 جمیع بقیه عرفان چهار سیاحت بیم پس حال اگر نفسی جمیع اعمال مشغول
 شود و در تمام عمر بقیام و قعود و ذکر و فکر و ماحول آن از اعمال مشغول
 گردد و از عرفان لایق محروم ابدی باشد و راجع نخواهد شد و عرفان
 هم لازمال عرفان مظهر نفس او بیم در میان خلق او چنانچه در جمیع کتب

خاصه در بیان که در جمیع الواح آن این مطلب بنزد علی و این لطیفه
 اعتراف قصور نموده گذشته و مبرهن است فطوبی للمحافظین و اگر بصیر
 اطهر ملاحظه شود مشهود میگردد که جمیع همایک امر اعتدیه که جان و مال و تنگ
 و نام را در سبب مجبوب اتفاق نموده اند در مرتبه اولیه مقصود شده اند
 جز آنکه چهار البشرفیه عرفان گشایند حال ملاحظه در اینها نمائید
 در حقیقت بلا یار لا یحصر قبول نموده اند که شایسته ناس حجت و هم را
 فرق نمایند و از کوثر لقیین مشرب گردند و چون حجت غلیظه
 و همیه در نظار بسیار بزرگ و مهین بجه لظاهر رسول که از جانب
 حق ظاهر شد جمیع بر غیر ارض بآن نفقه برائیه قیام نموده اند تا آنکه
 از راه رسد منتظر بهار سبزه در سینه ستمین شد و ملاحظه شد که چه
 ناس بجهیات النفس خود از شایسته قدس لقیین حرماندند

لبث نیکه از خدا جز هوس و از یقین جز ظن مبین در حاین شان
 مذکورند و چون جمال علی علیه السلام خرق احباب فرمود جمیع برادرانش
 قیام نمودند تا آنکه سعد و در قنبر با صد مقصود عارف شده جمیع حجت
 و همیه و سجات طنزیه را بنابر سده ربانیه محرق نموده بفرمان جمال
 رخصت فائز گشتند تا آنکه اگر نفسی در آنچه بر آن جمال مبارک وارد
 شده از اعراض علما و بلا یار لا محصیر تفکر نماید در تمام عمر بناله و زخم
 و ندبه مشغول گردد تا آنکه لایم کین آن جمال مبین را در هوا معلق نمودند
 و بر مصاص شرک و بغض آن سده غزوه را قطع نموده و آن جمال
 مبارک در چنین که معلق بهر بود در ستر تریبان ناطق مبین با نیکی است
 محکم متین تکلم میفرمود که اگر چه بیان قدرش در این خلق نمائید
 که جمیع خود را عارف حق میدانند و ساکد سبیر یقین میشوند و در کل

احوال باز کار و کلمات رحمن مشغول شده اند بقسم که بعضی
 از آیات او امر ملک علام را ترک نفع اند و اگر هم از نفسی ترک شده
 خود را نامش این نفع و منفعت جوهر رحمن و سازج سبحان را
 که برفان او تمام بجهت معلّق داشته و شهید بینانید و ابد
 عارف باو گشته و خود را از جمیع فیوضات الهیه و عنایات
 عزّز رحمانیه محروم داشته اند در فقر نمانند و خود را از لاهر حقیقت میترسند
 و در بحر عذاب مستغرقند و خود را از حجاب ربّ الارباب میدانند
 و در نهتر بعد از حقّ خود را از لاهر قرب فرض گرفته اند پس شما
 را لاهر بیان در کثر حین که کثر بجمال امر ربّ العالمین ننمایید و باو
 پناه برید که مباد ابر جمال در ظهور اُخرایم وارد آورید آنچه را آن
 گروه در این حین دارد آورده اند را لاهر بیان فیه فرقان حجت در دست

نداشتند مگر فرقان که فارق بین حق و باطل بعد در آن ایام و چون
 جمال عز رحمانیم از افق قدس سبحانیم طالع و شرق شد بهمان
 حجت و دلیر بر اعظم نفس خود را ظاهر فرمودم که شاید
 از حجت قبر بجهت بعد آگاه شده خود را از حرم تصدیق جمال
 یقین محروم نزنند و مذکور در کلام ایام آیات فرقان را
 تفاوت نمایند و از این آیات بدیهه که حجتش چون شمس
 مابین سماء ظاهر و لائح است محروم و منوع گشته اند چنانچه
 در همین ظاهر آیات غزیه الکرمه جمعی مذکور نمودند که این آیات
 از کتب قبر سرقت شده و بعضی بسان غافلشان باین
 تکلم نموده که این آیات از معدن نفس و هو ظاهر که لک
 هستند ماه ان انتم من ثلث بدین تا آنکه امر بمقامی رسید درین که

بزرگم تو تنم بچسبند جسم را صجوح نمودند و در وقت که بفرخام فخر
 میبخشند بر چهار سر و خم رصاص کین انداختند این است شأن دنیا
 و لاهر آن تا آنکه روح لطیفم از آلائش انفس مشرکه فارغ شده
 بمقرعز ارفع اعلی و رفیق اقدس انصع ابر طیران نمود و بعد از لقاء
 روح مبارکم باقی ابر بر طرف عنایت و لحاظ کرمست بمدر عیان
 محققم ناظرم که کدام بر صایایم عمر بنمایند و بامر م مطیعند اذا
 ينطق لسان القدم عن افق الابر و يقول يا ائلا لبيان هذا
 جمال قد ظهرا بآياتي ثم ظهرا لم كفرتم به و عرضتم عنه اذا ثبت بانكم
 ما آمنتم بنفسي كما ثبت في حين ظهور بان ملا الفرقان ما آمنوا به محمد
 مظهر نفسي كما ظهر في ظهور محمد بان ملا انجيز ما آمنوا بانظر كما ظهر حين
 التوجه الروح بان امه التورية ما آمنوا بالكلیم اذا فارجوا ثم انظروا

الی ان خیر الامر الی طور الاول وکذا کتب نفی حکیم من هر ارمان
 بعد کتوبن فی نفسکم لمن ثلث عین و از شداتم ایامی کند مشته
 که غنایت جدید از شرط اقدس ابر و کرمیت منیع از افق عز اعلی
 اثر ارق فرمود و ساذج قدم بجمال عظم اکرم از رضوان غیب
 ظاهر شد بهمان حجت برین محبت قرار دادم و بهمان بران که
 عند رحمة مقبول بسم بلکه بجمع شذرات احدیت و ظهورات عز
 صدیت و بطونات غیب لایدرک و دلالات عز لا یعرف
 ظاهر شده مغفلات شما لیس بیان از مکر جهات باسیا
 غل و اشارات بر حل عرش عظم جمع شده اید و در مرتبه
 از سهام کین بر این جمال عز منیع وارد آورده اید قسم بجمال اگر
 حال ملا خطه نمائید و بطرف حقیقت برفیق اعلا متوجه شوید ملا خطه

بینایید که از جسم مجرد دم جاس و از ارکانم آثار اسباب
 کین ظاهر آخر تفرقه نماید که بچه سبب نفس را انفاق فرمود
 و آنکه سیوف فحشا در صاص بضا بر او وارد آمد و این بسی
 واضح است که مقصود جز عرفان منظر نفس نبوده و چون منظر
 بنام نظر ظاهر شد اینگونه معمول داشته اید و مشهود شد حال
 اگر در موقف حشر اکبر از شما سؤال و از آنچه بآن عامه شده اید
 استفسار رود در جواب رب الارباب چه خواهید گفت لا اله
 اِلاَّ اَقدَرْتُ لِقَلَمِ نخواهید داشت چه که ایامی از غیبت گذشته
 و جمیع حجیت و امور و اراده را بچشم خود مشاهده نموده و بعد
 از جمالی که بقول او کثر شرفات قبلیه و بعدیه محقق شده غافل
 شده اید و بحجرات نفس و هر از منظر اعم محجوب مانده اید

از رقوم در تمام اوراق بیان کثرت این ظهور قدس صمدانی بشارت
 دادم و فرمودم که مباد در حین طلوع این تیرا غر غظم بشی از آنچه
 خلق شده مابین سموات و ارض مشغول شوی و از جمال قدم محتجب
 مایند و هم چنین تصریحاً فرمودم که ایاکم از رقوم اگر در حین ظهور بودا
 بیان محتجب شوی و این معلوم بوده که واحد بیان اول خلق
 بیان عنذر که محبوب و برقرار سبقت داده ام و هم چنین بنص
 صریح فرموده ام که ایاکم از رقوم اگر در حین ظهور محتجب شوی با آنچه نازل
 شده در بیان و حال شما از رقوم بد صفر که در بیان نازل شده
 ننمایند که مقصود چیست و در باره کفایت چه که ابد آن نفسی ^{نقصوم}
 سطیع بنهم سفدک از موجد و موصف و منزل و منظر و محقق
 آن که بقدر از او نیگونه میاید هر خلق شده و میشوند معرض شده^ه

و کاش باین اکتفا می نمودید بلکه بر قتلش فتوی داده اید و الله
 در مکر حیوان شمر شعبان این جرهر رحمن را اذیت نموده ایم مؤمن
 نشدید و بحق عارف گشتید دیگر بر قتل و ضررش چرا ضرر شدید
 قسم بجا آید که از کائنات نجات یافته اید و از بحر فنا نجات یافته اید
 باین عدل قدم نگذاشته اید و در کفر مستقیمین هر روز نموده اید ضلالت
 نفس را هدایت شده اید و صرف شرک را جوهر توحید دانسته اید
 و جمیع شایعین ظاهر دیده اید نفسی را که سمیت سینه حفظ فرمود
 و الان موجود است و با قدرت بر او و اطلاع بآفرینش او در کف
 خط رحمتش حفظ فرمود و معذک بر قتلش قیام نمود و چون اراده
 و فعلش بین مهاجرین انتشار یافت لذا محض تر اعمال شایسته
 خود و القای شبهه در قلوب متوجهین بمقتضیات جمیع مشغول گشت

وافعال و اعمال خود را با ذج قدم نسبت داده که شاید عباد را
 از عین یقین بشال و هم گشاند و شما آنچه را بمهر دیدید و ادراک
 نمودید انکار نمود و بمفتریات مجعوله از طلعت احدیه محجب
 مانید ^{شسته} قسم بحال عز تقدیم که آنچه در باب آن جمال همین ^{شسته}
 حجت است بر قدری که در قائلین و اثبات این امر همین ^{شسته}
 ذکر نمود که گذشت از نظر از شمس است در وسط سماء چه که جمیع با
 جمال عز را بر معاشرت نمودید و بقدر خود ادراک نمود و مفداک
 باین کلمات مجعوله از منزل آیات احدیه معرض شده و سلمنا
 که صدقند آیا حق را فیض یافتند ^{شسته} ای و بانه حکیم ما برید موقن
 نشده ای از جمیع اینها است ^{شسته} این جمیع که در این فرج
 هجرت نمود و کثیر از امور را بمهر و فواید خود ادراک نمود اند و شاکست

میدهند که حق قبرشان به هیچ شئونات از حق ناموس ممتاز نباشد
 و خواهد بود مغذی که این نفوس را کاذب دانسته و کسان را
 اصلاً مطلع بر امر نبی و نخواهند بود و در مناجات و هم وطنی کنند
 صدق دانسته و میرانند فاف لکم یا ایها التوهمین قسم بحال که
 حجت بالغه الامر بر کفر تمام شده و کلمه تائیدش از افاق صدق
 مشرق گشته و الیوم پناهی جز پناهی نه و ظلی جز طلش مشهوره
 بشنودند نثار محبوب خود را و آنچه بمیرد دیدار تسمات شود و از عوده
 و هم بگشاید و اگر بمیرد حقیقت ملاحظه نمایند تاله لاهل الاعلی
 در نوحه و ندبه مشغولند و جمیع حرایات غرغرات در حین و ناله
 اوراق سدره منتهی از ظلم این ظالمان پشمرده گشته تاله استحق
 اریاح رحمت رحمن از شطر مکان متطوع و شرافات انوار و به

سبحان از راه اکران ممنوع تاله حق ظلم نمیدارد در کثر اشیاء
 از حیرت خود منقطع شده اند و الیوم خلقی باقی نه چه از راه ملا علی
 وجه از راه مر این بقا وجه عاکفین بجه سما، مگر آنکه کثر لطائف
 سرور را بجزن تبدیل نموده اند و قیص سود پوشیده اند و جمیع
 ملاکر و بین و حقایق انبیا و مرسلین در غفلات غریبگی بنوع
 مشغول و شما از غافلین ارض سرورید و در ارض ماوریه کمال
 فرج سیر نماید جوهر دین را کشته اید و بگمان خود بر سر دین
 و ایقان جالسید فوجیه یا قم شبه این ظهور ظاهر نشده و چشم
 اسکان ندیده بشنودند آیم را و بناشید از احتیاط کنندگان نیکه
 در ملافرقان بودند بشنید احتیاط از دم بعوضه نمیدوند و بر سنگ
 دم به فتور میادند بذاکر مشغول بودند و چون آیات سلطان ذکر

بر آن گروه القا می شد صحیح میزدند که این اذکار را بخوانند و ما را از ذکر همه
 غافتر کن این بجهت اعمال و افعال آن گروه که مشغول گفت و شنود
 لرزه بر میان در این ایام بجهت آن اعمال مرتب و عاملید و خود را
 از لطمه حق شمرده و می شنید اذ اشهد به و علامته و انبیاء و رسوله
 و الذین هم بطوفن فی حول عرشه و کثر ما خلق فی السموات و الارض
 بآن ماقصرت فی تبلیغ ایاکم و بلغتکم رسالات الهی حین ظهور و حین
 ارتقاء و هذا الحین الذی انظر فی نفسی عن افق الابرار و القیت علیکم
 احکمه و الهیایان و عرفتکم جمال الرحمن و اتهمت بحجتکم و الدلیل
 علیکم و البرهان فیکم و ما بقر من ذکر الا و قد القیتکم اذا یا اهل الکبرانت تعلم
 بآن ماقصرت فی امرکم و بلغت هذلا ما امرت به قیام خلق السموات
 و الارض و بینت لاهم مناجی عدلکم و انظر فی لاهم ماکد فسادهم

اذا يا الكرم فارحم على هؤلاء ولا تجعلهم من الذين عرضوا عنكم وانكروا
 حقى وجادلوا بآياتى الى ان سئلوا دعى وتقطعوا اجوارح اذا يا الهى
 ايدهم على امرك ثم انصرهم بنصرتك ولا تجعلهم محروما عن هذه النجاة
 التى هبت عن هذا الرضوان الذى خلقته فى قطب الجنان ولا تنفعهم
 فوحات تترارسته عن افق سمك الرحمن اذا فاحدث يا الكرم فى
 صدورهم من قدر كلمات نار وخذابك ليقبلهم من قدرة المحضه الى
 عرش رحمتك ثم اشقق يا الهى فى قلوبهم من عذقتك و
 اشيناك ليحرق بها عجايب تتر منفعهم عن سعة قربك ولقا
 ثم خذ يا الكرم ابادهم بايد القدره والاقدر ثم انقذهم عن غمرات
 الوهم والهمم وتبلغهم الى سقر الدر قدسه عن انارات كلما خلق
 بين الارض والسماء ثم الق عليهم كلمة تتر بها تجذب انفسهم الى فني

الى سماء عز فضلك الطافك وقلوب المقرّبين الى هواء
 قدس فضلك ثم اجعلهم يا مجرب من الذين ما منقهم قتر من في
 السموات والارض عن التوجه الا شطر غنايتك والاستقرار على
 لمرك والاعتراف بحضرتك والايقان ببقائك وانك انت
 الغفور الرحيم المعطي العزيز الباذل الناصر الكريم ١٥٢

ملا جعفر کاشی

بنام خداوند جل ذکره

نوشته از آنجناب بنی یدی عبد حضرت مشعر بود برج
 و فرج زیاده از حد و آنچه ملاحظه شد ذکر در او نبود مگر آنکه
 ذکر شده بود که دو نفر در آن بلاد نوشته می خواندند که مشعر
 بر این بود که مردم بخدا برای نصرت حق بروند و بعد آنجناب
 تمسک بعقل هسته مصلحت ندیدند و حمل بر کذب نمودند
 باری این فقره ناله احتیاج نه است و زاری هم جایز نه زیرا
 که ابد آسپین امری احدی نامور نشده و ثانی آنکه چند سده

میگذرد که این عبار را از طک بیرون نمودند و در دیار غربت
 وطن نمودند و حال دو سال میگذرد که اعدایا و نهارا در کین
 بوده و در کین نشسته اند البته در بعضی از نوشتجات ذکر
 این بلایای متواتره و زاریاء وارده میشود و اگر کسی چنین نوشته^۱
 بخواند که مشعر بر این مطالب باشد دلیل بر طلب ناصرت
 عجب در این است که آنجناب از چنین بیانات متالم و
 متأسف نشده آغاز شکایت نموده و شکوا بشنا
 و حزننا الاله آخر واضح نیست که این عباد مشهوداً در ید
 اعدا واقعند آفتن کان مجاهد آفی سبیل الله مکن کان قاعداً

فی البیت اگر عباد رخی از محبت الهی ذائقه نموده بودند
 و الله در بیت مقرر نمیگرفتند بلکه در کوه مانا له می نمودند این
 است که جمیع مشغول بکمت شده اند یعنی با آنچه که سبب
 حفظ نفس آماره میشود اگر قطره از کاس حبه میاشا
 البته صد هزار حکمت را بنابر میگویند و صد هزار مصلحت را
 بباد میدادند البته نزد آنجناب اعمال آن عاشقان
 کعبه جانان که در ره دوست جان باخته اند و در سبیلش
 عالمی را را یگان دادند هیچ ممدوح نبوده و نسبت زیرا که
 پیغمبر جسم که عقل باشد هرگز تصدیق چنین امور ننماید

و انبیاء هم که در هر عهده و عصر بودند چون مردم حرکات
 ایشانرا برخلاف عقل خود دیدند لهذا حکم جنون دادند
 و تصدیق ننمودند ^{الله} از همه گشته آیا محبت را اگر کسی
 با رض محبوب بخواند سبب شکایت او میشود که مرا سبب
 شکایت با طراف بفرستد قسم بخدا که رایحه حب الله
 است تمام شده و الا بهمان نوشته ما جان نثار نمیمودی
 و منت هم میداشتی شعاع از خورشید ممنوع نشود و مایه
 از بحر دور نماند آیا ندیدی که طیر نار حول سراج چگونه جان میدهد
 آخر نشیندی که ببلبلان گلستان الهی در چنگال های باز ^{شیرین}

مبتلا گشته اند و عند لیان رضوان مغوی را از طرز ارادت
 روحانی منع نمایند ناله از جان نکشی دیگر شاکه چرا غم جانان
 نداری شادی چرا و همه این سخن ما برای آن شده که این
 سینه چند نوشته از آن سمت آمد و اظهار اشتیاق
 نموده بودند و از این جا اذن داده اند که هر کس عازم کعبه
 مقصود و حرم معبود باشد ممنوع نیست و در هیچ وقت
 ممنوع نبوده و نشده و این حکم خلاف مزاج بعضی اتفاق
 افتاده و الله یعلم الصالح من المفید و حال شما جمیع
 بهس را منع فرماید که ابد اعزیمت این سمت ننمایند

قسم بخدا که حق ممنون است و آنه لفظی عن العالمین
 حمد خدا را که هرگز معین نطلبیدیم و ناصر جز او نخواستیم
 و کفی بالله شهید ۱۵۲

نیالطالع و غایت حسن و عفت و کرم
 و انصاف و دل و زبان و کمال و عفت
 و کرم و عفت و کرم و عفت که این
 سینه و عفت و کرم و عفت که این
 کرم و عفت و کرم و عفت که این
 عفت و کرم و عفت و کرم و عفت
 عفت و کرم و عفت و کرم و عفت
 عفت و کرم و عفت و کرم و عفت
 عفت و کرم و عفت و کرم و عفت